

زندگی نامہ امام رضا (ع)



فهرست

۵.....	نام، لقب و کنیه امام
۵.....	پدر و مادر امام
۵.....	تولد امام
۶.....	زندگی امام در مدینه
۶.....	امامت حضرت رضا (علیه السلام)
۷.....	اوضاع سیاسی
۸.....	سفر به سوی خراسان
۹.....	حدیث سلسله الذهب
۹.....	ولایت عهدی
۱۰.....	جنبه علمی امام
۱۱.....	اخلاق و منش امام
۱۳.....	مختصری از کلمات حکمت آمیز امام
۱۳.....	شهادت امام
۱۳.....	تدفین امام
۲۲.....	اقسام سیاست
۲۳.....	منشأ علم سیاست
۲۵.....	اوضاع خلافت در زمان امام رضا (ع)
۲۵.....	مسأله ولایت عهدی
۲۵.....	چرایی دعوت
۲۶.....	واکنش امام رضا علیه السلام در برابر دعوت مأمون
۲۸.....	ورود به مرو و طرح مسأله ولایتعهدی
۲۹.....	مراسم روز عید سعید فطر

- مشهورترین لقب ۳۲
- مادر امام ۳۲
- زاد روز ۳۳
- روز شهادت ۳۳
- فرزندان ۳۳
- امامت امام رضا (ع) ۳۵
- دلایل امامت حضرت رضا (ع) ۳۶
- القاب بسیاری حضرت رضا (ع) ۳۷
- امام (ع) در روزگار پدر ۳۸
- امام رضا (ع) در زمان هارون ۳۸
- امام در زمان امین ۳۹
- امام در زمان مامون ۳۹
- فرستادگان مامون به نزد امام (ع) ۴۰
- وداع امام هشتم از مدینه و مکه ۴۰
- معرفی امام جواد (ع) ۴۱
- امام (ع) در نیشابور ۴۱
- امام رضا (ع) در مرو و مسئله ی ولایت عهدی ۴۲
- نتایج و آثار ولایت عهدی امام (ع) ۴۲
- اقامه نماز عید ۴۳
- شهادت امام ۴۳
- شهادت امام در روایات ۴۴
- خورشید بی پایان ۴۵
- جلب دانشمندان جهت مغلوب کردن امام علیه السلام ۴۷

- ۴۷ برهم زدن مجلس امام و طرد مردم
- ۴۸ سکوت مامون در برابر اهانت به امام
- ۴۹ اهانت مامون به شخص امام رضا علیه السلام
- ۴۹ کتمان فضائل امام هشتم علیه السلام
- ۴۹ پخش شایعات دروغ علیه امام علیه السلام
- ۵۰ برهم زدن نماز عید پیشنهادی خود
- ۵۰ درخواست اقامت در عراق
- ۵۱ ترور نافر جام امام علیه السلام
- ۵۱ تبعید و زندانی نمودن امام در سرخس
- ۵۱ نقشه کشتن امام در حمام
- ۵۲ به شهادت رساندن امام رضا علیه السلام
- ۵۲ فضائل زیارت امام رضا(ع)
- ۵۳ ایام زیارت
- ۵۳ آداب زیارت

نام، لقب و کنیه امام

نام مبارک ایشان علی و کنیه آن حضرت ابوالحسن و مشهورترین لقب ایشان "رضا" به معنای "خشنودی" می‌باشد. امام محمد تقی (علیه السلام) امام نهم و فرزند ایشان سبب نامیده شدن آن حضرت به این لقب را اینگونه نقل می‌فرماید: "خداوند او را رضا لقب نهاد زیرا خداوند در آسمان و رسول خدا و ائمه اطهار در زمین از او خشنود بوده‌اند و ایشان را برای امامت پسندیده‌اند و همینطور (به خاطر خلق و خوی نیکوی امام) هم دوستان و نزدیکان و هم دشمنان از ایشان راضی و خشنود بودند."

یکی از القاب مشهور حضرت "عالم آل محمد" است. این لقب نشانگر ظهور علم و دانش ایشان می‌باشد. جلسات مناظره متعددی که امام با دانشمندان بزرگ عصر خویش، بویژه علمای ادیان مختلف انجام داد و در همه آنها با سربلندی تمام بیرون آمد دلیل کوچکی بر این سخن است، که قسمتی از این مناظرات در بخش "جنبه علمی امام" آمده است. این توانایی و برتری امام، در تسلط بر علوم یکی از دلایل امامت ایشان می‌باشد و با تأمل در سخنان امام در این مناظرات، کاملاً این مطلب روشن می‌گردد که این علوم جز از یک منبع وابسته به الهام و وحی نمی‌تواند سرچشمه گرفته باشد.

پدر و مادر امام

پدر بزرگوار ایشان امام موسی کاظم (علیه السلام) پیشوای هفتم شیعیان بودند که در سال ۱۸۳ ه.ق. به دست هارون عباسی به شهادت رسیدند و مادر گرامیشان "نجمه" نام داشت.

تولد امام

حضرت رضا (علیه السلام) در یازدهم ذی‌قعدة الحرام سال ۱۴۸ هجری در مدینه منوره دیده به جهان گشودند. از قول مادر ایشان نقل شده است که: "هنگامی که به حضرتش حامله شدم به هیچ وجه ثقل حمل را در خود حس نمی‌کردم و وقتی به خواب می‌رفتم، صدای تسبیح و تمجید حق تعالی و ذکر "لااله الاالله" را از شکم خود می‌شنیدم، اما چون بیدار می‌شدم دیگر صدایی بگوش نمی‌رسید. هنگامی که وضع حمل انجام شد، نوزاد دو دستش را به زمین نهاد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و لبانش را تکان می‌داد؛ گویی چیزی می‌گفت." (۲) نظیر این واقعه، هنگام تولد دیگر ائمه و بعضی از پیامبران الهی نیز نقل شده است، از جمله حضرت عیسی که به اراده الهی در اوان تولد، در گهواره لب به سخن گشوده و با مردم سخن گفتند که شرح این ماجرا در قرآن کریم آمده است. (۳)

زندگی امام در مدینه

حضرت رضا (علیه السلام) تا قبل از هجرت به مرو در مدینه زادگاهشان، ساکن بودند و در آنجا در جوار مدفن پاک رسول خدا و اجداد طاهری نشان به هدایت مردم و تبیین معارف دینی و سیره نبوی می پرداختند. مردم مدینه نیز بسیار امام را دوست می داشتند و به ایشان همچون پدری مهربان می نگریستند. تا قبل از این سفر، با اینکه امام بیشتر سالهای عمرش را در مدینه گذرانده بود، اما در سراسر مملکت اسلامی پیروان بسیاری داشت که گوش به فرمان او امر امام بودند.

امام در گفتگویی که با مأمون درباره ولایت عهدی داشتند، در این باره این گونه می فرمایند: «همانا ولایت عهدی هیچ امتیازی را بر من نیفزود. هنگامی که من در مدینه بودم فرمان من در شرق و غرب نافذ بود و اگر از کوچه های شهر مدینه عبور می کردم، عزیرتر از من کسی نبود. مردم پیوسته حاجاتشان را نزد من می آوردند و کسی نبود که بتوانم نیاز او را برآورده سازم مگر اینکه این کار را انجام می دادم و مردم به چشم عزیز و بزرگ خویش، به من می نگریستند.»

امامت حضرت رضا (علیه السلام)

امامت و وصایت حضرت رضا (علیه السلام) بارها توسط پدر بزرگوار و اجداد طاهری نشان و رسول اکرم (صلی الله و علیه و اله) اعلام شده بود. به خصوص امام کاظم (علیه السلام) بارها در حضور مردم ایشان را به عنوان وصی و امام بعد از خویش معرفی کرده بودند که به نمونه ای از آنها اشاره می نمایم.

یکی از یاران امام موسی کاظم (علیه السلام) می گوید: «ما شصت نفر بودیم که موسی بن جعفر به جمع ما وارد شد و دست فرزندش علی در دست او بود. فرمود: «آیا می دانید من کیستم؟» گفتیم: «تو آقا و بزرگ ما هستی.» فرمود: «نام و لقب من را بگوئید.» گفتیم: «شما موسی بن جعفر بن محمد هستید.» فرمود: «این که با من است کیست؟» گفتیم: «علی بن موسی بن جعفر.» فرمود: «پس شهادت دهید او در زندگانی من وکیل من است و بعد از مرگ من وصی من می باشد.» (۴) در حدیث مشهوری نیز که جابر از قول نبی اکرم نقل می کند امام رضا (علیه السلام) به عنوان هشتمین امام و وصی پیامبر معرفی شده اند. امام صادق (علیه السلام) نیز مکرر به امام کاظم می فرمودند که «عالم آل محمد از فرزندان تو است و او وصی بعد از تو می باشد.»

مدت امامت امام هشتم در حدود بیست سال بود که می‌توان آن را به سه بخش جداگانه تقسیم کرد: ده سال اول امامت آن حضرت، که همزمان بود با زمامداری هارون.

۱- پنج سال بعد از آن که مقارن با خلافت امین بود.

۲- پنج سال آخر امامت آن بزرگوار که مصادف با خلافت مأمون و تسلط او بر قلمرو اسلامی آن روز بود. مدتی از روزگار زندگانی امام رضا (علیه السلام) همزمان با خلافت هارون الرشید بود. در این زمان است که مصیبت دردناک شهادت پدر بزرگوارشان و دیگر مصیبت‌های اسفبار برای علویان (سادات و نوادگان امیرالمؤمنین) واقع شده است. در آن زمان کوشش‌های فراوانی در تحریک هارون برای کشتن امام رضا (علیه السلام) می‌شد تا آنجا که در نهایت هارون تصمیم بر قتل امام گرفت؛ اما فرصت نیافت نقشه خود را عملی کند. بعد از وفات هارون فرزندش امین به خلافت رسید. در این زمان به علت مرگ هارون ضعف و تزلزل بر حکومت سایه افکنده بود و این تزلزل و غرق بودن امین در فساد و تباهی باعث شده بود که او و دستگاه حکومت، از توجه به سوی امام و پیگیری امر ایشان بازماندند. از این رو می‌توانیم این دوره را در زندگی امام دوران آرامش بنامیم.

اما سرانجام مأمون عباسی توانست برادر خود امین را شکست داده و او را به قتل برساند و لباس قدرت را به تن نماید و توانسته بود با سرکوب شورشیان فرمان خود را در اطراف و اکناف مملکت اسلامی جاری کند. وی حکومت ایالت عراق را به یکی از عمال خویش واگذار کرده بود و خود در مرو اقامت گزید و فضل بن سهل را که مردی بسیار سیاستمدار بود، وزیر و مشاور خویش قرار داد. اما خطری که حکومت او را تهدید می‌کرد علویان بودند که بعد از قرنی تحمل شکنجه و قتل و غارت، اکنون با استفاده از فرصت دو دستگی در خلافت، هر یک به عناوین مختلف در خفا و آشکار عکم مخالفت با مأمون را برافراشته و خواهان براندازی حکومت عباسی بودند؛ به علاوه آنان در جلب توجه افکار عمومی مسلمین به سوی خود، و کسب حمایت آنها موفق گردیده بودند و دلیل آشکار بر این مدعا این است که هر جا علویان بر ضد حکومت عباسیان قیام و شورش می‌کردند، انبوه مردم از هر طبقه دعوت آنان را اجابت کرده و به یاری آنها بر می‌خواستند و این، بر اثر ستم‌ها و نارواییها و انواع شکنجه‌های دردناکی بود که مردم و بخصوص علویان از دستگاه حکومت عباسی دیده بودند. از این رو مأمون در صدد بر آمده بود تا موجبات برخورد با علویان را برطرف کند. بویژه که او تصمیم داشت تشنجات و بحران‌هایی را که موجب ضعف حکومت او شده بود از

میان بردارد و برای استقرار پایه‌های قدرت خود، محیط را امن و آرام سازد. لذا با مشورت وزیر خود فضل بن سهل تصمیم گرفت تا دست به خدعه‌ای بزند. او تصمیم گرفت تا خلافت را به امام پیشنهاد دهد و خود از خلافت به نفع امام کناره‌گیری کند، زیرا حساب می‌کرد نتیجه از دو حال بیرون نیست، یا امام می‌پذیرد و یا نمی‌پذیرد و در هر دو حال برای خود او و خلافت عباسیان، پیروزی است. زیرا اگر بپذیرد ناگزیر، بنابر شرطی که مأمون قرار می‌داد ولایت عهدی آن حضرت را خواهد داشت و همین امر مشروعیت خلافت او را پس از امام نزد تمامی گروه‌ها و فرقه‌های مسلمانان تضمین می‌کرد. بدیهی است برای مأمون آسان بود در مقام ولایتعهدی بدون این که کسی آگاه شود، امام را از میان بردارد تا حکومت به صورت شرعی و قانونی به او بازگردد. در این صورت علویان با خشنودی به حکومت می‌نگریستند و شیعیان خلافت او را شرعی تلقی می‌کردند و او را به عنوان جانشین امام می‌پذیرفتند. از طرف دیگر چون مردم حکومت را مورد تایید امام می‌دانستند لذا قیامهایی که بر ضد حکومت می‌شد جاذبه و مشروعیت خود را از دست می‌داد.

او می‌اندیشید اگر امام خلافت را نپذیرد ایشان را به اجبار ولیعهد خود می‌کند که در اینصورت بازهم خلافت و حکومت او در میان مردم و شیعیان توجیه می‌گردد و دیگر اعتراضات و شورشهایی که به بهانه غصب خلافت و ستم، توسط عباسیان انجام می‌گرفت دلیل و توجیه خود را از دست می‌داد و با استقبال مردم و دوستان امام مواجه نمی‌شد. از طرفی او می‌توانست امام را نزد خود ساکن کند و از نزدیک مراقب رفتار امام و پیروانش باشد و هر حرکتی از سوی امام و شیعیان ایشان را سرکوب کند. همچنین او گمان می‌کرد که از طرف دیگر شیعیان و پیروان امام، ایشان را به خاطر نپذیرفتن خلافت در معرض سؤال و انتقاد قرار خواهند داد و امام جایگاه خود را در میان دوستانش از دست می‌دهد.

سفر به سوی خراسان

مأمون برای عملی کردن اهداف ذکر شده چند تن از مأموران مخصوص خود را به مدینه، خدمت حضرت رضا (علیه السلام) فرستاد تا حضرت را به اجبار به سوی خراسان روانه کنند. همچنین دستور داد حضرتش را از راهی که کمتر با شیعیان برخورد داشته باشد، بیاورند. مسیر اصلی در آن زمان راه کوفه، جبل، کرمانشاه و قم بوده است که نقاط شیعه‌نشین و مراکز قدرت شیعیان بود. مأمون احتمال می‌داد که ممکن است شیعیان با مشاهده امام در میان خود به شور و هیجان آیند و مانع حرکت ایشان شوند و بخواهند آن حضرت را در میان خود نگه دارند که در این صورت مشکلات حکومت چند برابر می‌شد. لذا امام را از مسیر بصره، اهواز و فارس به سوی مرو حرکت داد. مأموران او نیز پیوسته حضرت را زیر نظر داشتند و اعمال امام را به او گزارش می‌دادند.

حدیث سلسله الذهب

در طول سفر امام به مرو، هر گجا توقف می فرمودند، برکات زیادی شامل حال مردم آن منطقه می شد. از جمله هنگامیکه امام در مسیر حرکت خود وارد نیشابور شدند و در حالی که در محملی قرار داشتند از وسط شهر نیشابور عبور کردند. مردم زیادی که خبر ورود امام به نیشابور را شنیده بودند، همگی به استقبال حضرت آمدند. در این هنگام دو تن از علما و حافظان حدیث نبوی، به همراه گروه های بیشماری از طالبان علم و اهل حدیث و درایت، مهار مرکب را گرفته و عرضه داشتند: "ای امام بزرگ و ای فرزند امامان بزرگوار، تو را به حق پدران پاک و اجداد بزرگوارت سوگند می دهیم که رخسار فرخنده خویش را به ما نشان دهی و حدیثی از پدران و جد بزرگوارتان، پیامبر خدا، برای ما بیان فرمایی تا یادگاری نزد ما باشد." امام دستور توقف مرکب را دادند و دیدگان مردم به مشاهده طلعت مبارک امام روشن گردید. مردم از مشاهده جمال حضرت بسیار شاد شدند به طوری که بعضی از شدت شوق می گریستند و آنهایی که نزدیک ایشان بودند، بر مرکب امام بوسه می زدند. ولوله عظیمی در شهر طنین افکنده بود به طوری که بزرگان شهر با صدای بلند از مردم می خواستند که سکوت نمایند تا حدیثی از آن حضرت بشنوند. تا اینکه پس از مدتی مردم ساکت شدند و حضرت حدیث ذیل را کلمه به کلمه از قول پدر گرامیشان و از قول اجداد طاهرینشان به نقل از رسول خدا و به نقل از جبرائیل از سوی حضرت حق سبحانه و تعالی املاء فرمودند: "کلمه لااله الاالله حصار من است پس هر کس آن را بگوید داخل حصار من شده و کسی که داخل حصار من گردد ایمن از عذاب من خواهد بود." سپس امام فرمودند: "اما این شروطی دارد و من، خود، از جمله آن شروط هستم." این حدیث بیانگر این است که از شروط اقرار به کلمه لااله الاالله که مقوم اصل توحید در دین می باشد، اقرار به امامت آن حضرت و اطاعت و پذیرش گفتار و رفتار امام می باشد که از جانب خداوند تعالی تعیین شده است. در حقیقت امام شرط رهایی از عذاب الهی را توحید و شرط توحید را قبول ولایت و امامت می دانند.

ولایت عهدی

باری، چون حضرت رضا (علیه السلام) وارد مرو شدند، مأمون از ایشان استقبال شایانی کرد و در مجلسی که همه ارکان دولت حضور داشتند صحبت کرد و گفت: "همه بدانند من در آل عباس و آل علی (علیه السلام) هیچ کسی را بهتر و صاحب حق تر به امر خلافت از علی بن موسی رضا (علیه السلام) ندیدم." پس از آن به حضرت رو کرد و گفت: "تصمیم گرفته ام که خود را از خلافت خلع کنم و آن را به شما واگذار نمایم." حضرت فرمودند: "اگر خلافت را خدا برای تو قرار داده جایز نیست که به دیگری ببخشی و اگر خلافت از آن تو نیست، تو چه اختیاری داری که به دیگری تفویض نمایی." مأمون بر خواسته خود پافشاری کرد و بر امام اصرار ورزید. اما امام فرمودند: "هرگز قبول نخواهم کرد." وقتی مأمون مأیوس شد گفت: "پس ولایت عهدی را قبول کن تا بعد از من شما خلیفه و جانشین من باشید." این اصرار مأمون و انکار امام تا دو ماه طول کشید و حضرت قبول نمی فرمودند و می گفتند: "از پدرانم شنیدم، من

قبل از تو از دنیا خواهم رفت و مرا با زهر شهید خواهند کرد و بر من ملائک زمین و آسمان خواهند گریست و در وادی غربت در کنار هارون الرشید دفن خواهم شد." اما مأمون بر این امر پافشاری نمود تا آنجا که مخفیانه و در مجلس خصوصی حضرت را تهدید به مرگ کرد. لذا حضرت فرمودند: "اینک که مجبورم، قبول می‌کنم به شرط آنکه کسی را نصب یا عزل نکنم و رسمی را تغییر ندهم و سنتی را نشکنم و از دور بر بساط خلافت نظر داشته باشم." مأمون با این شرط راضی شد. پس از آن حضرت، دست را به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: "خداوندا! تو می‌دانی که مرا به اکراه و اذیت نمودند و به اجبار این امر را اختیار کردم؛ پس مرا مؤاخذه نکن همان گونه که دو پیغمبر خود یوسف و دانیال را هنگام قبول ولایت پادشاهان زمان خود مؤاخذه نکردی. خداوندا، عهده نیست جز عهد تو و ولایتی نیست مگر از جانب تو، پس به من توفیق ده که دین تو را برپا دارم و سنت پیامبر تو را زنده نگاه دارم. همانا که تو نیکو مولا و نیکو یآوری هستی."

جنبه علمی امام

مأمون که پیوسته شور و اشتیاق مردم نسبت به امام و اعتبار بی‌همتای امام را در میان ایشان می‌دید می‌خواست تا این قداست و اعتبار را خدشه‌دار سازد و از جمله کارهایی که برای رسیدن به این هدف انجام داد تشکیل جلسات مناظره‌ای بین امام و دانشمندان علوم مختلف از سراسر دنیا بود، تا آنها با امام به بحث بپردازند، شاید بتوانند امام را از نظر علمی شکست داده و وجهه علمی امام را زیر سوال ببرند که شرح یکی از این مجالس را می‌آوریم:

"برای یکی از این مناظرات، مأمون فضل بن سهل را امر کرد که اساتید کلام و حکمت را از سراسر دنیا دعوت کند تا با امام به مناظره بنشینند. فضل نیز اسقف اعظم نصاری، بزرگ علمای یهود، روسای صابئین (پیروان حضرت یحیی)، بزرگ موبدان زرتشتیان و دیگر متکلمین وقت را دعوت کرد. مأمون هم آنها را به حضور پذیرفت و از آنها پذیرایی شایانی کرد و به آنان گفت: "دوست دارم که با پسر عموی من (مأمون از نوادگان عباس عموی پیامبر است که ناگزیر پسر عموی امام می‌باشد) که از مدینه پیش من آمده مناظره کنید." صبح روز بعد مجلس آراسته‌ای تشکیل داد و مردی را به خدمت حضرت رضا (علیه السلام) فرستاد و حضرت را دعوت کرد. حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند و به او فرمودند: "آیا می‌خواهی بدانی که مأمون کی از این کار خود پشیمان می‌شود." او گفت: "بلی فدایت شوم." امام فرمودند: "وقتی مأمون دلایل مرا بر رد اهل تورات از خود تورات و بر اهل انجیل از خود انجیل و از اهل زبور از زبورشان و بر صابئین بزبان ایشان و بر آتش پرستان بزبان فارسی و بر رومیان به زبان رومی‌شان بشنود و ببیند که سخنان تک تک اینان را رد کردم و آنها سخن خود را رها کردند و سخن مرا پذیرفتند آنوقت مأمون می‌فهمد که توانایی کاری را که می‌خواهد انجام دهد ندارد و پشیمان می‌شود و لاجول و لاقوه الا بالله العلی العظیم." سپس حضرت به مجلس مأمون تشریف فرما شدند و با ورود حضرت، مأمون ایشان را برای جمع معرفی کرد و سپس گفت: "دوست دارم با ایشان مناظره کنید." حضرت رضا (علیه السلام) نیز با تمامی آنها از کتاب خودشان درباره دین و مذهبشان مباحثه نمودند. سپس امام فرمود: "اگر کسی در میان شما مخالف اسلام است بدون شرم و خجالت سؤال

کند. ” عمران صابی که یکی از متکلمین بود از حضرت سؤالات بسیاری کرد و حضرت تمام سؤالات او را یک به یک پاسخ گفتند و او را قانع نمودند. او پس از شنیدن جواب سؤالات خود از امام، شهادتین را بر زبان جاری کرد و اسلام آورد و با برتری مسلم امام، جلسه به پایان رسید و مردم متفرق شدند. روز بعد حضرت، عمران صابی را به حضور طلبیدند و او را بسیار اکرام کردند و از آن به بعد عمران صابی خود یکی از مبلغین دین مبین اسلام گردید. رجاء ابن ضحاک که از طرف مأمون مأمور حرکت دادن امام از مدینه به سوی مرو بود، می گوید: «آن حضرت در هیچ شهری وارد نمی شد مگر اینکه مردم از هر سو به او روی می آوردند و مسائل دینی خود را از امام می پرسیدند. ایشان نیز به آنها پاسخ می گفت و احادیث بسیاری از پیامبر خدا و حضرت علی (علیه السلام) بیان می فرمود. هنگامی که از این سفر بازگشتم نزد مأمون رفتم. او از چگونگی رفتار امام در طول سفر پرسید و من نیز آنچه را در طول سفر از ایشان دیده بودم بازگو کردم. مأمون گفت: ”آری، ای پسر ضحاک! ایشان بهترین، داناترین و عابدترین مردم روی زمین است.“»

اخلاق و منش امام

خصوصیات اخلاقی و زهد و تقوای آن حضرت به گونه ای بود که حتی دشمنان خویش را نیز شیفته و مجذوب خود کرده بود. با مردم در نهایت ادب تواضع و مهربانی رفتار می کرد و هیچ گاه خود را از مردم جدا نمی نمود. یکی از یاران امام می گوید: ”هیچ گاه ندیدم که امام رضا (علیه السلام) در سخن بر کسی جفا ورزد و نیز ندیدم که سخن کسی را پیش از تمام شدن قطع کند. هرگز نیازمندی را که می توانست نیازش را برآورده سازد رد نمی کرد در حضور دیگری پایش را دراز نمی فرمود. هرگز ندیدم به کسی از خدمتگاران بدگویی کند. خنده او قهقهه نبود بلکه تبسم می فرمود. چون سفره غذا به میان می آمد، همه افراد خانه حتی دربان و مهتر را نیز بر سر سفره خویش می نشاند و آنان همراه با امام غذا می خوردند. شبها کم می خوابید و بسیاری از شبها را به عبادت می گذراند. بسیار روزه می گرفت و روزه سه روز در ماه را ترک نمی کرد. کار خیر و انفاق پنهان بسیار داشت. بیشتر در شبهای تاریک، مخفیانه به فقرا کمک می کرد.“ (۵) یکی دیگر از یاران ایشان می گوید: ”فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسی بود. لباس او در خانه درشت و خشن بود، اما هنگامی که در مجالس عمومی شرکت می کرد، خود را می آراست (لباسهای خوب و متعارف می پوشید).“ (۶) شبی امام میهمان داشت، در میان صحبت چراغ ایرادی پیدا کرد، میهمان امام دست پیش آورد تا چراغ را درست کند، اما امام نگذاشت و خود این کار را انجام داد و فرمود: ”ما گروهی هستیم که میهمانان خود را به کار نمی گیریم.“ (۷)

شخصی به امام عرض کرد: ”به خدا سوگند هیچکس در روی زمین از جهت برتری و شرافت اجداد، به شما نمی رسد.“ امام فرمودند: ”تقوی به آنان شرافت داد و اطاعت پروردگار، آنان را بزرگوار ساخت.“ (۸)

مردی از اهالی بلخ می‌گوید: «در سفر خراسان با امام رضا (علیه السلام) همراه بودم. روزی سفره گسترده بودند و امام همه خدمتگزاران حتی سیاهان را بر آن سفره نشاند تا همراه ایشان غذا بخورند. من به امام عرض کردم: «فدایت شوم بهتر است اینان بر سفره‌ای جداگانه بنشینند.» امام فرمود: «ساکت باش، پروردگار همه یکی است. پدر و مادر همه یکی است و پاداش هم به اعمال است.» (۹)

یاسر، خادم حضرت می‌گوید: «امام رضا (علیه السلام) به ما فرموده بود: «اگر بالای سرتان ایستادم (و شما را برای کاری طلبیدم) و شما مشغول غذا خوردن بودید بر نخیزید تا غذایتان تمام شود. به همین جهت بسیار اتفاق می‌افتاد که امام ما را صدا می‌کرد و در پاسخ او می‌گفتند: «به غذا خوردن مشغولند.» و آن گرامی می‌فرمود: «بگذارید غذایشان تمام شود.»» (۱۰)

یکبار غریبی خدمت امام رسید و سلام کرد و گفت: «من از دوستان شما و پدران و اجدادتان هستم. از حج بازگشته‌ام و خرجی راه را تمام کرده‌ام اگر مایلید مبلغی به من مرحمت کنید تا خود را به وطن برسانم و در آنجا معادل همان مبلغ را صدقه خواهیم داد زیرا من در شهر خویش فقیر نیستم و اینک در سفر نیازمند مانده‌ام.» امام برخاست و به اطاقی دیگر رفت و از پشت در دست خویش را بیرون آورد و فرمود: «این دویست دینار را بگیر و توشه راه کن و لازم نیست که از جانب من معادل آن صدقه دهی.»

آن شخص نیز دینارها را گرفت و رفت. از امام پرسیدند: «چرا چنین کردید که شما را هنگام گرفتن دینارها نبیند؟» فرمود: «تا شرمندگی نیاز و سوال را در او نبینم.» (۱۱)

امامان معصوم و گرامی ما در تربیت پیروان و راهنمایی ایشان تنها به گفتار اکتفا نمی‌کردند و در مورد اعمال آنان توجه و مراقبت ویژه‌ای مبذول می‌داشتند.

یکی از یاران امام رضا (علیه السلام) می‌گوید: «روزی همراه امام به خانه ایشان رفتم. غلامان حضرت مشغول بنایی بودند. امام در میان آنها غریبه‌ای دید و پرسید: «این کیست؟» عرض کردند: «به ما کمک می‌کند و به او دستمزدی خواهیم داد.» امام فرمود: «مزدش را تعیین کرده‌اید؟» گفتند: «نه هر چه بدهیم می‌پذیرد.» امام بر آشفت و به من فرمود: «من بارها به اینها گفته‌ام که هیچکس را نیاورید مگر آنکه قبلاً مزدش را تعیین کنید و قرارداد ببندید. کسی که بدون قرارداد و تعیین مزد، کاری انجام می‌دهد، اگر سه برابر مزدش را بدهی باز گمان می‌کند مزدش را کم

داده‌ای ولی اگر قرارداد ببندی و به مقدار معین شده پردازی از تو خشنود خواهد بود که طبق قرار عمل کرده‌ای و در این صورت اگر بیش از مقدار تعیین شده چیزی به او بدهی، هر چند کم و ناچیز باشد؛ می‌فهمد که بیشتر پرداخته‌ای و سپاسگزار خواهد بود.» (۱۲)

خادم حضرت می‌گوید: «روزی خدمتکاران میوه‌ای می‌خوردند. آنها میوه را به تمامی نخورده و باقی آنرا دور ریختند. حضرت رضا (علیه السلام) به آنها فرمود: «سبحان الله اگر شما از آن بی‌نیاز هستید، آنرا به کسانی که بدان نیازمندند بدهید.»»

مختصری از کلمات حکمت‌آمیز امام

امام فرمودند: «دوست هر کس عقل اوست و دشمن هر کس جهل و نادانی و حماقت است.»
امام فرمودند: «علم و دانش همانند گنجی می‌ماند که کلید آن سؤال است، پس پیرسید. خداوند شما را رحمت کند زیرا در این امر چهار طایفه دارای اجر می‌باشند: ۱- سؤال کننده ۲- آموزنده ۳- شنونده ۴- پاسخ دهنده.»
امام فرمودند: «مهرورزی و دوستی با مردم نصف عقل است.»
امام فرمودند: «چیزی نیست که چشمانت آنرا بنگرد مگر آنکه در آن پند و اندرزی است.»
امام فرمودند: «نظافت و پاکیزگی از اخلاق پیامبران است.»

شهادت امام

در نحوه به شهادت رسیدن امام نقل شده است که مأمون به یکی از خدمتکاران خویش دستور داده بود تا ناخن‌های دستش را بلند نگه دارد و بعد به او دستور داد تا دست خود را به زهر مخصوصی آلوده کند و در بین ناخن‌هایش زهر قرار دهد و اناری را با دستان زهر آلودش دانه کند و او دستور مأمون را اجابت کرد. مأمون نیز انار زهر آلوده را خدمت حضرت گذارد و اصرار کرد که امام از آن انار تناول کنند. اما حضرت از خوردن امتناع فرمودند و مأمون اصرار کرد تا جایی که حضرت را تهدید به مرگ نمود و حضرت به جبر، قدری از آن انار مسموم تناول فرمودند. بعد از گذشت چند ساعت زهر اثر کرد و حال حضرت دگرگون گردید و صبح روز بعد در سحرگاه روز ۲۹ صفر سال ۲۰۳ هجری قمری امام رضا (علیه السلام) به شهادت رسیدند.

تدفین امام

به قدرت و اراده الهی امام جواد (علیه السلام) فرزند و امام بعد از آن حضرت به دور از چشم دشمنان، بدن مطهر

ایشان را غسل داده و بر آن نماز گذاردند و پیکر پاک ایشان با مشایعت بسیاری از شیعیان و دوستان آن حضرت در مشهد دفن گردید و قرنهایست که مزار این امام بزرگوار مایه برکت و مباحثات ایرانیان است.

در یازدهم ذیقعده سال ۱۴۸ هجری قمری در شهر مدینه و در خانواده حضرت امام موسی بن جعفر (ع) از دامان بانویی پاک نهاد به نام تکتیم فرزندی متولد شد که او را علی نامیدند وی بعداً به کنیه، ابوالحسن و به لقب رضا خوانده شد. علی بن موسی علیه السلام ۳۵ ساله و بزرگترین فرزند خانواده خود بود که پدر بزرگوارش به شهادت رسید و با فضائل و شایستگیهایی که دارا بود به تصریح پدر در سال ۱۸۳ ه.ق مسئولیت امامت و رهبری شیعه و حفظ اصول اسلامی را به عهده گرفت. به طور کلی مدت امامت حضرت رضا علیه السلام به سه دوره تقسیم می شود.

* ده سال نخستین ، که با زمامداری هارون الرشید مصادف بود.

* پنج سال بعد که در حکمرانی محمد امین فرزند بزرگتر هارون گذشت.

* پنج سال پایان امامت که مصادف با حکومت مأمون می شد، و در همین دوره بود که به ایران دعوت شد و اجباراً ولیعهدی را پذیرفت.

زندگی پر بار حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام صرف تعلیم و بیان حقایق اسلام، تصحیح فرهنگ دینی مسلمانان، مبارزه با مستکبران و خلفای غاصب، حمایت از مستضعفین و محرومین، و رهبری نیروهای انقلاب تشیع گردید. مدت بیست سال به وظایف الهی و اجتماعی خود اقمود، و در ابلاغ کلمه حق سخت کوشید و سرانجام پس از مبارزه و تلاش فراوان بر علیه خلافت بی عباسی در سال ۲۰۳ هجری به دست مأمون به شهادت رسید و در قریه سناباد دفن شد و مرقدهش زیارتگاه مسلمانان پارسا و شیعیان جهان گشت.

امام رضا (ع) ابو الحسن علی بن موسی (ع) ملقب به «رضا» امام هشتم از ائمه اثنی عشر (ع) و دهمین معصوم از چهارده معصوم (ع) است. سال تولد آن حضرت را ۱۴۸ و ۱۵۳ ه.ق. و ماه تولد ایشان را ذو الحجه و ذو القعدة و ربیع الاول گفته اند و مشهور آن است که روز تولد آن حضرت یازدهم ذو القعدة بوده است. کنیه آن حضرت ابو الحسن بوده است و چون حضرت امیر (ع) نیز مکنی به ابو الحسن بوده اند حضرت رضا (ع) را ابو الحسن ثانی گفته اند. مشهورترین لقب ایشان «رضا» بوده است که بنا بر روایتی در عیون اخبار الرضا (۱/۱۳) علت ملقب بودن آن حضرت به «رضا» این بوده است که «رضی به المخالفون من أعدائه کما رضی به الموافقون من أولیائه و لم یکن ذلک لأحد من آبائه علیهم السلام فلذلک سمی من بینهم بالرضا...» یعنی هم دشمنان مخالف و هم دوستان موافق به (ولایت عهد او) رضایت دادند و چنین چیزی برای هیچیک از پدران او دست نداده بود، از این رو در میان ایشان تنها او به «رضا» نامیده شد. اما به روایت طبری (وقایع سال ۲۰۱) مأمون آن حضرت را «الرضی من آل محمد» نامید و صدوق هم بنا بر روایتی دیگر در عیون اخبار الرضا (۲/۱۴۷) چنین گفته است. باید متذکر شد که داعیان و مبلغان بنی عباسی در اواخر عهد

بنی امیه مردم را دعوت می‌کردند که با «رضا از آل محمد» بیعت کنند، یعنی بی‌آنکه از کسی نام ببرند می‌گفتند چون خلافت بنی امیه درست نیست باید به کسی از خاندان محمد(ص) که مورد رضایت همه باشد بیعت کنند. بنی عباس با حکومت آل علی مخالف بودند ولی چون مأمون که خود از بنی عباس بود حضرت رضا(ع) را به ولایتعهدی برگزید، همه از مخالف و موافق به او راضی شدند و مصداق «رضا من آل محمد» در حق آن حضرت صادق آمد و به آن لقب موسوم و مشهور شد. مادر آن حضرت ام ولد بود. (کنیزی بود که از مولای خود فرزند آورده بود). درباره نام و زادگاه مادر آن حضرت اختلاف است و به اغلب احتمالات از مردم شمال آفریقا یا مغرب مراکش بوده است. در کتب معتبر، از جمله در عیون اخبار الرضا، نصوص و دلایل امامت آن حضرت مذکور است و در همین کتاب (۱/۲۳) به بعد) وصیت نامه مفصلی از حضرت امام موسی کاظم(ع) مندرج است. پس از آنکه محمد امین در بغداد کشته شد و خلافت در خراسان بر مأمون مسلم گردید، مأمون تصمیم گرفت تا خلافت را پس از خود به کسی که غیر از خاندان بنی عباس باشد بسپارد و پس از تحقیق و بررسی در احوال علویان کسی را شایسته‌تر و برازنده‌تر از علی بن موسی بن جعفر(ع) ندید و از این رو کسی فرستاد و او را از مدینه به خراسان فرا خواند. درباره علت این تصمیم مطالبی گفته شده است و از جمله بنا بر خبری در عیون اخبار الرضا از قول مأمون نقل شده است که گویا هنگامی که امین خود را در بغداد خلیفه خواند و بسیاری از نقاط شرق عالم اسلام بر مأمون عاصی شدند، مأمون عهد و نذر کرد که اگر بر مشکلات فائق آید خلافت را در محلی قرار دهد که خداوند قرار داده است و چون بر برادرش غالب آمد و به خلافت رسید کسی را سزاوارتر از علی بن موسی(ع) ندید و او را از مدینه بخواست و ولایت عهدی خود را به او تفویض کرد. این مطلب درست به نظر نمی‌رسد، زیرا مستلزم آن است که مأمون شیعه باشد و امامان را تا حضرت رضا قبول داشته باشد و گرنه «قرار دادن خلافت در محلی که خداوند قرار داده است» معنی ندارد. اما اگر هم مأمون ارادتی به حضرت امیر(ع) و بعضی از اهل بیت داشته است دلیل تشیع او به معنی دقیق کلمه (امام واقعی دانستن حضرت رضا) نمی‌شود. علاوه بر این اگر مأمون خود را سزاوار خلافت نمی‌دانست دلیلی نداشت که با امین بر سر خلافت بجنگد و خود را امیر المؤمنین بخواند. بعضی گفته‌اند فضل بن سهل ذو الریاستین که در حکم وزیر مأمون بود او را بر این کار واداشت. اما باید دید که چه علتی موجب گردید تا فضل بن سهل مأمون را بر این کار وادارد؟ به احتمال قوی دلایل فضل و مأمون در انتصاب حضرت رضا(ع) به ولایتعهدی سیاسی بوده است، زیرا پس از قتل امین اوضاع عراق و شام سخت آشفته بود و در میان بنی عباس فرد برجسته‌ای که مورد قبول و رضایت همگان باشد وجود نداشت و مأمون با همه لیاقت و شخصیت سیاسی در عراق ناشناخته بود. در یمن و کوفه و بصره و بغداد و ایران عامه مردم از زمان منصور به بعد آن انتظاری را که از خلافت بنی عباس داشتند بر آورده ندیدند، زیرا مردم تشنه عدل و داد و اسلام واقعی بودند. از این رو چشمها و دلها نگران و منتظر خاندان امام علی(ع) بودند و امیدها و آرزوهای خود را به افراد برجسته و متقی این خاندان بسته بودند. فضل و مأمون با شم سیاسی خود از مشاهده اوضاع نابسامان شهرهای مهم و شورش مردم (مانند قیام ابو السرایا در کوفه و علوی دیگر در یمن) به این نکته پی برده بودند و می‌خواستند با انتخاب فرد برجسته و ممتازی از خاندان علی به ولایتعهدی رضایت مردم را به خود جلب کنند و پایه‌های خلافت مأمون را مستحکم سازند به همین جهت مأمون در سال ۲۰۰ ه.ق. بنا به گفته طبری رجاء

بن ابی الضحاک و فرناس خادم(در بعضی روایات شیعه یاسر خادم)را به مدینه فرستاد تا علی بن موسی بن جعفر(ع) و محمد بن جعفر عم حضرت رضا(ع) را به خراسان ببرند. رجاء بن ابی الضحاک، خویش نزدیک فضل بن سهل بود و همین امر شاید مؤید این مطلب باشد که فضل بن سهل در کار ولایتعهدی حضرت رضا(ع) دخالت داشته است. در روایات شیعه آمده است که مأمون به حضرت رضا نوشت تا از راه بصره و اهواز و فارس به خراسان برود نه از راه کوفه و قم و دلیل این امر را کثرت شیعیان در کوفه و قم ذکر کرده‌اند، زیرا مأمون می‌ترسید که شیعیان کوفه و قم به دور آن حضرت جمع شوند. این مؤید آن است که عامل فرا خواندن حضرت رضا به خراسان عاملی سیاسی بوده است و مأمون می‌ترسیده است که کثرت شیعیان در کوفه یا قم سبب شود که آن حضرت را به خلافت بردارند و رشته کار بکلی از دست مأمون خارج گردد. مشهور است که به هنگام ورود حضرت رضا(ع) به نیشابور طالبان علم و محدثان دور محفه آن حضرت که بر استری نهاده شده بود جمع شدند و از ایشان خواستند که حدیثی بر آنها املا فرماید. حضرت حدیثی بطور مسلسل از آباء طاهرین خود از رسول الله(ص) و جبرئیل از قول خداوند روایت کرد که «کلمة لا إله إلا الله حصنی و من دخل حصنی أمن من عذابی» یعنی کلمه توحید یا لا اله الا الله حصار و باروی مستحکم من است و هر که به درون حصار من رفت از عذاب من در امان ماند. این حدیث به جهت مسلسل بودن آن از ائمه اطهار(ع) تا حضرت رسول(ص) به «سلسله الذهب» معروف شده است. درباره اینکه چرا آن حضرت این حدیث را املا فرمود باید گفت که این نوعی دعوت به وحدت کلمه و اتفاق بوده است زیرا اساس اسلام و مدخل آن این کلمه است که معتقدان به خود را از هر گونه تشویش و عذابی در امان می‌دارد و مسلمانان باید با توجه به آن در درون حصار و باروی اسلام از اختلاف کلمه بپرهیزند و مدافع آن حصن در برابر مهاجم خارجی باشند و از دشمنی و مخالفت بر سر مسائل فرعی دوری گزینند. حضرت در نیشابور در محله‌ای به نام بلاشباد نزول فرمود و از آنجا به توس و از توس به سرخس و از سرخس به مرو که اقامتگاه مأمون بود رفت. به روایت عیون اخبار الرضا(۲/۱۴۹) مأمون نخست به آن حضرت پیشنهاد کرد که خود خلافت را قبول کند و چون آن حضرت امتناع فرمودند و در این باب مخاطبات زیاد میان ایشان رد و بدل گردید سرانجام پس از دو ماه اصرار و امتناع ناچار ولایتعهدی را پذیرفت به این شرط که از امر و نهی و حکم و قضا دور باشد و چیزی را تغییر ندهد. علت مقاومت امام این بود که اوضاع را پیش بینی می‌کرد و بر او مسلم بود عشیره عباسی و رجال دولت که عادت به لا ابالی‌گری و درازدستی عهد هارون الرشید کرده‌اند زیر بار حق نخواهند رفت و او قادر به اجرای قوانین الهی نخواهد بود. مأمون پس از آنکه آن حضرت ولایتعهدی را پذیرفت امر کرد تا لباس سیاه که شعار عباسیان بود ترک شود و درباریان و فرماندهان و سپاهیان و بنی هاشم همه لباس سبز که شعار علویان بود بپوشند. خود نیز جامه سبز پوشید و نام امام را زینت بخش درهم و دینار نمود و مقرر داشت که در همه بلاد اسلام بر منابر خطبه بنام امام خوانده شود و این به روایت طبری روز سه شنبه دوم رمضان سال ۲۰۱ ه.ق. بود. علی بن عیسی اربلی مؤلف کشف الغمه عهدی را که مأمون ظاهراً درباره ولایتعهدی امام رضا(ع) نوشته بود و ملاحظاتی را که حضرت رضا(ع) در میان سطور آن عهد نامه و در پشت آن مرقوم فرموده بودند در سال ۶۷۰ ه.ق. در دست یکی از «قوام»(خادمان مشهد و قبر آن حضرت) دیده و صورت آن را در همان کتاب کشف الغمه آورده است. تحقیق درباره صحت و اصالت این عهد بصورتی

که در کتاب مذکور آمده است مجالی دیگر می‌خواهد و در اینجا فرض صحت و اصالت آن است و از مطالعه آن نتیجه می‌شود که آنچه در بعضی کتب ادعا شده است که مأمون شیعی بوده است و در مطالب گذشته نیز به آن اشاره شد صحت ندارد زیرا مأمون در این عهد نامه از مقام خلافت به گونه‌ای تعبیر می‌کند که با عقاید اهل سنت مطابق است. مأمون در این عهد نامه به سخن عمر استناد می‌جوید و همچنین خلافت خود را مستند به شرع و قانون می‌داند. همچنین در این عهدنامه مأمون علت انتخاب آن حضرت را به ولایت عهدی علم و فضل و ورع و تقوای او می‌داند نه آنچه شیعیان معتقدند که او خلیفه و امام بحق و برگزیده از جانب خدا و مخصوص از سوی پدر و اجداد خویش است. همچنین در این عهدنامه به صراحت آمده است که ملقب شدن آن حضرت به «رضا» از جانب خود مأمون بوده است. حضرت رضا (ع) به موجب آنچه مؤلف کشف الغمه آورده است در پشت این عهدنامه قبول خود را اعلام فرموده است اما بقای خود را پس از مأمون و وصول خود را به مقام خلافت با تردید و شک تلقی کرده است. البته آن حضرت هم به نور امامت و هم با روشن بینی خاصی که از اوضاع و احوال سیاسی زمان خود داشت می‌دانست که این کار به آخر نخواهد رسید و بنی عباس و مخالفان خاندان امام علی (ع) بهر طریقی که باشد با آن مخالفت خواهند کرد. اما آنچه شخصی را به تأمل و اطمینان می‌دارد این است که در آن جا گویا حضرت رضا مرقوم فرموده بود: «الجامعه و الجفر یدلان علی ضد ذلک و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم» یعنی: جامعه و جفر بر خلاف این دلالت دارند (یعنی دلالت دارند بر اینکه این امر خلافت به من نخواهد رسید) و من نمی‌دانم بر سر من و شما چه خواهد آمد یا با من و با شما چه خواهند کرد. درباره جفر و جامعه و ماهیت آن نمی‌توان سخنی گفت و شکی هم نیست که امام (ع) با ارشاد و هدایت الهی از غیب و آینده می‌تواند آگاه باشد. اما اینکه حضرت در سندی رسمی و پشت فرمان مأمون از جفر و جامعه سخن بگوید محل تردید است زیرا مأمون و اطرافیان او به جفر و جامعه‌ای که مخصوص امامان شیعه باشد که به وسیله آن از سر غیب آگاه گردند اعتقادی نداشتند و بعید است که حضرت رضا (ع) در پشت عهدنامه مأمون چنین چیزی مرقوم بفرماید. تاریخ عهد نامه مذکور روز دوشنبه ۷ رمضان سال ۲۰۱ ه. ق. است و چنانکه گفتیم طبری روز انتخاب حضرت را به ولایت عهدی سه شنبه ۲ رمضان سال مذکور می‌داند و اگر سه شنبه ۲ رمضان باشد روز هفتم ماه رمضان یک شنبه می‌شود نه دوشنبه. اما اختلاف یک روز را می‌توان به اختلاف در رؤیت هلال منسوب داشت. صدوق در عیون اخبار الرضا (۲/۱۵۴) به بعد) نسخه سند دیگری از حضرت رضا (ع) به نام نسخه کتاب الحباء و الشرط که تاریخ آن نیز همان دوشنبه ۷ رمضان سال ۲۰۱ ه. ق. است نقل کرده است و در آن تصریح شده است که این روز همان روزی است که مأمون آن حضرت را ولیعهد خود کرده و مردم را به پوشیدن لباس سبز واداشته است. صدوق خود این نسخه را که حضرت درباره فضل بن سهل و برادرش حسن بن سهل به عمال و کارداران نوشته، دیده است و به قول خودش آن را از کسی «روایت» نکرده است. این نامه مقدمه‌ای دارد که به قلم حضرت رضا (ع) است و پس از آن اصل نسخه حباء و الشرط می‌آید که بنا بفرموده حضرت شامل سه باب است: باب اول در شرح آثار و اعمال فضل بن سهل است که چگونه مأمون را در وصول به خلافت یاری داد و ابوالسرایا و شورشیان دیگر را سرکوب کرد و طبرستان، دیلم، کامل، غرچستان، غور، کیاک، تغزغز، ارمنستان، حجاز، سریر، خزر و مغرب را رام ساخت. باب دوم درباره پادشاهی است که مأمون در برابر این خدمات در حق او برقرار کرده است و باب سوم درباره چشم پوشی فضل از

این پادشاهها است. مأمون این امر را پذیرفته و به فضل اختیار داده است که هر کاری را که نمی‌خواهد نکند و به اصطلاح این نامه او را «مزاح العله» ساخته است. صدوق در عیون اخبار الرضا از ابو علی حسین بن احمد سلامی مؤلف اخبار خراسان (که فعلا در دست نیست) نقل می‌کند که ولایت عهدی حضرت رضا به اشاره و توصیه فضل بن سهل بوده است و چون این خبر به بغداد رسید خاندان بنی عباس را خوش نیامد و مأمون را خلع کردند و با ابراهیم بن المهدی که موسیقیدان و عود نواز بود بیعت کردند و چون مأمون این خبر را شنید دریافت که فضل بن سهل رأی ناصوابی در پیش او گذاشته است. پس، از مرو بیرون آمد و راهی بغداد شد و چون به سرخس رسید فضل ناگهان در حمام کشته شد و قاتل او غالب، دایی مأمون بود. بعد مأمون حضرت را در حال بیماری که بر او عارض شده بود مسموم ساخت و آن حضرت در اثر آن سم وفات یافت و در سناباد توس در کنار قبر هارون مدفون گردید. این واقعه در صفر سال ۲۰۳ ه. ق. اتفاق افتاد. صدوق پس از نقل این خبر از کتاب اخبار خراسان، آن را نادرست می‌داند و می‌گوید (چنانکه قبلا ذکر شد) مأمون خود، آن حضرت را ولیعهد کرد و فضل بن سهل چون از پروردگان آل برمک بود با حضرت رضا (ع) دشمن بود. اینکه فضل بن سهل از آغاز دشمنی حضرت رضا (ع) باشد محل تردید است و چنانکه اشاره شد ظاهرا فضل بن سهل در ولایت عهدی حضرت رضا (ع) مؤثر بوده است. اما گویا پس از انتخاب آن حضرت به ولایت عهدی وقایعی روی داده است که منجر به مخالفت فضل با حضرت رضا (ع) شده است. روایتی در عیون اخبار الرضا (۲/۱۶۷) هست که به موجب آن فضل بن سهل با هشام بن ابراهیم نزد حضرت رضا رفتند و خواستند برای قتل مأمون و رساندن آن حضرت به خلافت با او تعهد ببنند. حضرت بر ایشان خشم گرفت و هر دو را از نزد خود راند. آن دو ترسیدند و نزد مأمون رفتند و گفتند ما می‌خواستیم «رضا» را بیازماییم. پس از آن حضرت رضا (ع) نزد مأمون رفت و قصه را باز گفت و مأمون دریافت که حق با امام رضا (ع) بوده است. شاید این معنی یکی از اسباب مخالفت فضل با امام باشد و شاید عوامل دیگری هم باشد که بر ما مجهول است. به هر حال بنا به گفته طبری (حوادث سال ۲۰۳) حضرت رضا (ع) به مأمون گفت که فضل اخبار بغداد و نارضایی مردم را از خودش و برادرش حسن بن سهل و حتی از ولایت عهدی خود آن حضرت نهان می‌دارد و مردم در بغداد با ابراهیم بن المهدی بیعت کرده‌اند. چون مأمون در این باره تحقیق کرد و صدق گفته‌های آن حضرت بر او روشن شد عازم بغداد گردید و چنانکه در تواریخ مذکور است در سر راه، فضل بن سهل در سرخس در حمام کشته شد و خود حضرت رضا در توس وفات یافت. مجلسی در بحار الانوار (۴۹/۳۱۱ چاپ جدید) تحت عنوان «تذییل» درباره اینکه آیا حضرت رضا (ع) به مرگ طبیعی وفات یافته یا شهید شده است می‌گوید: میان اصحاب ما (یعنی شیعه) و مخالفان (اهل سنت) در اینکه آیا حضرت رضا به مرگ طبیعی در گذشته یا مسموم شده اختلاف است و اشهر در میان ما شیعیان آن است که آن حضرت به سم مأمون شهید شده است و از سید علی بن طاوس از علمای شیعه نقل شده است که او منکر مسموم بودن آن حضرت است و نیز اربلی در کشف الغمه مسموم شدن آن حضرت را انکار کرده است و گفته است که ابن طاوس قبول نداشت که مأمون حضرت رضا را زهر داده باشد. مؤلف کشف الغمه پس از ذکر مطالبی در این باره می‌گوید اینکه گفته می‌شود سوزن آلوده به زهر را در انگور فرو بردند و انگور را زهر آکین ساختند ما نمی‌دانیم که چنین چیزی سبب زهر آکین شدن انگور می‌گردد و قیاس طبی، آن را گواهی نمی‌دهد. البته مجلسی اظهارات مؤلف کشف الغمه

را رد می‌کند و حق را به جانب صدوق و مفید می‌دهد و معتقد است که آن حضرت مسموم شده است. درباره مسموم شدن آن حضرت از راه انگور یا انار یا چیز دیگر روایات مختلف است و آنچه می‌توان با قطع نظر از جزئیات و تفصیل واقعه گفت این است که همچنانکه انتخاب آن حضرت به ولایتعهدی سیاسی بوده است وفات آن حضرت هم در جوی سیاسی صورت گرفته است و به همین جهت احتمال مسموم شدن حضرت بیشتر است، زیرا مأمون پس از شنیدن اینکه او را در بغداد از خلافت خلع کردند و با ابراهیم بن المهدی بیعت کردند دریافت که یکی از علل عمده مخالفت بزرگان و دست اندرکاران بغداد با خلافت او همین ولایت عهدی حضرت رضا است و خواست بهر نحوی که شده است خود را از این گرفتاری که گریبانگیر او شده بود نجات دهد. ویژگیهای آن حضرت شخصیت ملکوتی و مقام شامخ علمی و زهد و اخلاق حضرت رضا(ع) و اعتقاد شیعیان به او سبب شد که نه تنها در مدینه بلکه در سراسر دنیای اسلام به عنوان بزرگترین و محبوبترین فرد خاندان رسول اکرم(ص) مورد قبول عامه باشد و مسلمانان او را بزرگترین پیشوای دین بشناسند و نامش را با صلوات و تقدیس ببرند. بیست و چند سال پیش نداشت که در مسجد رسول الله(ص) به فتوی می‌نشست. علمش بی‌کران و رفتارش پیامبرگونه و حلم و رأفت و احسانش شامل خاص و عام می‌گردید. کسی را با عمل و سخن خود نمی‌آزرد. سخن کسی را قطع نمی‌کرد. هیچ حاجتمندی را مأیوس باز نمی‌گرداند. در حضور مهمان به پشتی تکیه نمی‌داد و پای خود را دراز نمی‌کرد. هرگز به غلامان و خدمه دشنام نداد و با آنان می‌نشست و غذا می‌خورد. شبها کم می‌خوابید و قرآن بسیار می‌خواند. شبهای تاریک در مدینه می‌گشت و مستمندان را کمک می‌کرد. در تابستان بر حصیر و در زمستان بر پلاس زندگی می‌کرد. نظافت را در هر حال رعایت می‌فرمود و عطر و بخور بسیار به کار می‌برد. عادتاً جامه ارزان و خشن می‌پوشید ولی در مجالس و برای ملاقاتها و پذیراییها لباس فاخر در بر می‌کرد. غذا را اندک می‌خورد و سفره‌اش رنگین نبود. در هر فرصت مناسب مردم مسلمان را به وظایف خود آگاه می‌کرد. امام (ع) برای خنثی کردن توطئه‌های مأمون و اطرافیان او مراقبتی هوشیارانه داشت. یکی از توطئه‌هایی که امام آن را به شکست کشانید موضوع نماز عید فطر رمضان سال ۲۰۲ هـ. ق. بود که مأمون برای تظاهر به مردم و اینکه امام کاملاً در اختیار و آلت دست و طرفدار خلافت اوست از وی خواست که نماز عید را ایشان با مردم بگزارند. امام امتناع فرمود ولی بر اثر اصرار مأمون فرمود «به همانگونه که پیغمبر اسلام نماز عید را برگزار می‌کرد اجرا خواهد کرد». مأمون ناچار شد این شرط را بپذیرد و فرماندهان سپاه و قضات و علما و دانشمندان به دستور مأمون به در منزل امام رفته و منتظر خروج ایشان برای حرکت به محل نماز ایستادند. همینکه آفتاب سر زد امام که خود را شستشو داده و غسل کرده و معطر ساخته بود جامه‌ای ساده ولی پاکیزه پوشیده و عمامه‌ای سفید بر سر نهاد. امام از کارکنان منزل خویش نیز خواسته بود که همه همینگونه به راه افتند. همه در حالی که امام را حلقه‌وار در بر گرفته بودند تکبیر گویان از منزل خارج شدند. امام سر به آسمان برداشت و با صدایی چنان نافذ چهار تکبیر گفت که گویی هوا و زمین و همه موجودات تکبیر او را پاسخ گفتند. چون فرماندهان و درباریان که خود را آراسته و منتظر امام ایستاده بودند با چنین صحنه‌ای مواجه شدند بلافاصله از مرکبها به زیر آمدند و کفشها و چکمه‌ها از پای بدر آوردند. امام پس از لحظه‌ای توقف این جملات را بر زبان جاری ساخت: «الله أكبر، الله أكبر علی ما هدانا، ... و الحمد لله علی ما أبلانا». امام به سوی مصلی حرکت آغاز کرد ولی هر ده قدمی که به پیش

می‌رفت می‌ایستاد و چهار تکبیر می‌گفت. تمام کوچه‌ها و خیابانهای شهر مرو از جمعیت مملو گردید، همه با اشتیاق گرد آمدند و ناظر حرکت پیامبر گونه امام بودند. گزارش این صحنه‌های مهیج به گوش مأمون می‌رسید تا آنجا که بر اثر القای اطرافیان تاب ادامه برنامه را نیاورده دستور داد که امام از میان راه برگردد و امام نیز چنین کرد و مردم آشفته خاطر و خشمناک پراکنده شدند و صفوف نماز دیگر به نظم نیوست و توطئه مأمون با شکست مواجه گردید

امام رضا - علیه السلام - بنا به قول بسیاری از مورخان، در سال ۱۴۸ و به اندکی از آنان [۱]، از جمله شیخ صدوق [۲] در سال ۱۵۳ در ۱۱ ذی قعدة (یا ذی حجه و یا ربیع الاول) چشم به جهان گشوده است. در تاریخ وفات آن امام اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. برخی سال ۲۰۲ و برخی سال ۲۰۳ [۳] را سال رحلت دانسته اند. از نظر ماه نیز کلینی [۴] و شیخ مفید [۵] ماه صفر را بدون تعیین روز یاد کرده اند. نوبختی آخرین روز ماه صفر را روز رحلت دانسته [۶] و برخی دیگر هفدهم یا بیست سوم آن ماه و آخر ذی حجه را روز وفات دانسته اند. [۷] به نظر می‌رسد که در عرف شیعه، سخن نوبختی پذیرفته شده است.

مادر آن حضرت «خیزران» نامیده می‌شد. بعضی گفته اند که ایشان «ام ولد» و از اهالی نوبه بوده و «اروی» نام داشته و لقبش «شقرآء» بوده است. برخی گفته اند اسم او «نجمه» و کنیه اش «ام البنین» بود و برخی نام آن بانو را «تکتم» دانسته اند. [۸] نقش انگشتی آن حضرت: «ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله» بوده است. [۹]

وجود ادله روایی گسترده و همچنین مقبولیت امام رضا - علیه السلام - در میان شیعیان و نیز برتری علمی و اخلاقی حضرت، امامت ایشان را به خوبی ثابت می‌کند، گر چه وضعیت مسأله امامت در اواخر زندگی موسی بن جعفر - علیه السلام - بسیار پیچیده و سخت بود، اما بیشتر اصحاب امام کاظم - علیه السلام - جانشینی امام رضا - علیه السلام - را از طرف آن حضرت پذیرفتند.

شیخ مفید نام دوازده تن از این صحابه را که روایاتی در این موضوع تعیین امام رضا - علیه السلام - به جانشینی پدر بزرگوارش نقل کرده اند، ذکر می‌کند که مهمترین آنها: داود بن کثیر الرقی، محمد بن اسحاق بن عمّار، علی بن یقطین و محمد بن سنان می‌باشند. [۱۰]

شیخ پس از آن، روایات مذکور را به تفصیل آورده است. مجموع آنچه در این زمینه گرد آمده، توسط شیخ صدوق و برخی از متأخران بوده است. [۱۱]

اختلافی که پس از شهادت امام صادق - علیه السلام - در مسأله جانشینی آن حضرت به وجود آمد، سبب شد تا این بار پس از شهادت امام کاظم - علیه السلام - اصحاب، در موضوع جانشینی دقت و احتیاط بیشتری به خرج دهند و قبل از شهادت آن حضرت، درباره شناخت او اصرار بورزند.

نصر بن قاموس می گوید: به ابو ابراهیم (موسی بن جعفر) عرض کردم: من از پدر شما درباره جانشینش سؤال کردم، شما را معرفی فرمود (فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ). پس به عرض آن حضرت رساندم که وقتی حضرت صادق - علیه السلام - به شهادت رسید، میان مردم اختلاف افتاد (ذَهَبُ النَّاسِ يُمِيناً وَشِمَالاً). من و دوستانم شمارا برگزیدیم، اینک ما را مطلع فرمایید که چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ امام - علیه السلام -، فرزند خود علی را معرفی کرد. [۱۲]

با این حال باز به دلیل تقیه و نیز فرصت طلبی اشخاصی که اموالی از طرف کاظم - علیه السلام - از شیعیان گرفته بودند و همچنین وجود برخی از روایات نادرست که در آنها علایمی را برای منحرف ساختن اذهان از امام - علیه السلام -، شناسانده بودند، مشکلاتی به وجود آمد. این در حالی بود که امام کاظم - علیه السلام - در مدینه، میان شیعیان و علویان - که شمار فراوانی از آنان شاهد و ناظر جریان بودند - امام رضا - علیه السلام - را به جانشینی خود منصوب فرمود. [۱۳]

در اینجا می خواهیم درباره زندگی سیاسی و رخداد های مهمی که در دوران امام رضا علیه السلام برای ایشان اتفاق افتاد و موضع گیری های ایشان بحثی داشته باشیم. برای این منظور در ابتدا ضروری است به برخی از مسائل پرداخته شود:

سیاست چیست؟

دارای چه ابعادی است؟

بر چند قسم است؟

موضوع علم سیاست چیست؟

اصول علم سیاست چیست؟

سیاست بر چه محوری می چرخد؟

در مرحله اول باید دانست منشأ علم سیاست از کجاست و این علم چگونه به وجود آمد؟ همچنین بررسی کرد که آیا ائمه سیاست مدار بوده و زندگی سیاسی داشته اند که ما می خواهیم از آن بحث کنیم یا خیر؟ در ادامه بر آنیم به توضیح درباره پریشی های مطرح شده بپردازیم.

مفهوم سیاست

سیاست به طور کلی عبارت است از چگونگی اداره کشور ها و ملل. البته این، یک تعریف کلی از سیاست است و در کتب متفاوت، سیاست را به اشکال مختلفی تعریف کرده اند ممکن است برخی امور شخصی مردم از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن، ازدواج و ... را نیز داخل در آن بدانند؛ زیرا اینها خودشان به نوعی اداره کردن هستند. در این

زمینه‌گی از اندیشمندان تعریفی که از سیاست کرده است که چنین است: «سیاست یعنی اداره امور روزانه مردم.» به هر حال از سیاست تعاریف زیادی شده است و این آشفتگی در تعریف سیاست تازگی ندارد و تنها در این مورد خاصی هم نیست، بلکه هر چیزی که میان مفهوم وضعی و حقیقت خارجی خودش قرار بگیرد با چنین گستردگی و آشفتگی روبه‌رو خواهد بود؛ زیرا اشیای خارجی، حدود ویژه‌ای به اندازه وسعت وجودشان و مفاهیم وضعی محدوده‌ای به اندازه وضعی که واضح آن مفهوم قرار داده دارند.

برای مثال انسان مفهوم ویژه‌ای به اندازه وسعت خارجی اش دارد؛ اما سیاست، اقتصاد و اجتماع در تعاریفشان آشفتگی وجود دارد؛ چون مفاهیم وضعی نیستند که محدود به وسعت وضعشان باشند و حقایق خارجی هم نیستند. پس افراد خارجی شان هم دقیقاً معلوم نیست تا محدوده شان بیان شود. ابعاد سیاست هم مانند خودش دارای وضوح و روشنی دقیقی نیست.

اقسام سیاست

سیاست در عرصه داخلی یا سیاست داخلی.

سیاست در عرصه خارجی یا سیاست خارجی.

هریک از این دو قسم نیز به قسم مجزا تقسیم می‌شوند:

سیاست داخلی: الف، برقراری نظم و تسلط بر امور جامعه؛ و ب، جلوگیری از ورود سیاست‌های اجنبی به داخل کشور.

سیاست خارجی: الف، تأثیر در ملل دیگر به منظور مشارکت در برقراری نظم و جلوگیری از ظلم به آن‌ها؛ زیرا انسانیت یک وحدت واحد است و انسان از این جهت که انسان است خدمت او بر انسان دیگر واجب است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هر انسانی برادر دینی یا نظیر تو در آفرینش است.»

پس همه انسان‌ها با هم برابرند و یک انسان وظیفه دارد به هموعانش در برقراری نظم و جلوگیری از ظلم در ملل دیگر مشارکت داشته باشد و این همان سیاست خارجی است.

ب، کوشش در جلوگیری از تأثیر ملل و دولتهای دیگر در کشور اسلامی. چون اگر دولت مرکزی در جلوگیری از اثر گذاشتن در کشور دخالت نکند حکومت‌های خارجی به انواع مختلفی در کشور اثر می‌گذارند.

سیاست چهار موضوع اصلی دارد که همان اصول سیاستند. می‌توان این اصول را به ۴ قسم تقسیم کرد:
۱ شامل: الف، دیدگاه سیاسی و ب، افکار سیاسی می‌باشد.

۲ تأسیسات سیاسی که شامل: مؤسسات سیاسی معاصر با دولت مثل روزنامه‌ها، مؤسسات قانون گذاری مثل مجلس و قانون اساسی و مؤسسات اجرایی مثل دولت است.

۳ اموری که در سیاست نسبت اول را دارند؛ بدین جهت که شروع سیاست از آن‌ها بوده است که شامل: الف، آزادی عمومی؛ ب، گروه‌ها و جمعیت‌ها؛ ج، احزاب سیاسی و د، مشارکت افراد در اداره جات یا دولت.
۴ روابط بین الملل که شامل: الف، سیاست بین المللی؛ ب، سازمانها و اداره جات بین المللی و ج، قانون بین المللی.
از این بیانات روشن می‌شود که تعریف سیاست به علم دولت داری به هیچ وجه کامل نیست اگر چه دولت داری یکی از مهمترین شاخه‌های آن است.

سیاست حول چه محوری می‌چرخد؟

در تعریف سیاست آمده است که سیاست اعمال قدرت است. در این صورت محور علم سیاست را می‌توان سه مطلب اساسی دانست:

الف. چه سیاستی باید جامعه را فراگیرد تا افراد رفاه بیشتری داشته باشند.

ب. دولت جهت اجرای سیاست چه وسایلی را به کار می‌گیرد.

ج. چه تأثیری از در اختیار گرفتن این سیاست و این وسیله‌ها می‌توان بر جای گذاشت.

بنابراین محورهای اساسی علم سیاست چنین می‌شود: اتخاذ قرار، چگونگی اجرا و نتایج آن، که هر کدام از این اقسام صورتهای مختلفی دارد که مجالی برای ذکر آن نیست لذا یک سیاستمدار باید بحث کند که قرار شایسته چیست، اجرای آن چگونه است و اثری که از اجرای آن دنبال می‌کند چیست؟

منشأ علم سیاست

سیاست بر خاسته از متن اسلام است. در چگونگی آن بیان می‌کنیم که اسلام دینی است کامل و شایسته و بیانگر تمامی احکامی که بشر انجام می‌دهد و به آن نیاز دارد؛ خواه این احکام فعل اعضا و جوارح و یا امیال باطنی باشد. بنابراین هر فعلی که از انسان سر می‌زند از یکی از احکام پنج گانه و خوب، استجاب، حرمت، مکروه و اباجه خارج نیست و حتی می‌بینیم که از اندیشه‌های بد به عنوان تحریم و کراهت نهی شده و به اندیشه‌های خوب به عنوان

و جوب و استحباب امر شده است. در روایتی امام صادق (ع) فرموده است: چیزی نیست مگر آن که در کتاب و سنت آمده باشد.

علاوه بر این، آیه ها و روایات و آیاتی خاص هم در باب سیاست داریم که از آن جمله است روایت امام رضا علیه السلام که فرمودند «عالم باسیاسه» یعنی امام باید عالم به سیاست باشد. در جایی دیگر آمده است: «و ساسه العباد» یعنی ائمه سیاستمداران مردمند

آیا ائمه سیاستمدار بوده اند؟

در پاسخ باید گفت ائمه سیاستمدار بوده اند و امام رضا (ع) که خود از ائمه معصوم است، سیاست را یکی از شرایط امام و امامت می داند. ائمه ما هیچ گاه از سیاست کناره گیری نکرده و همواره دین را همراه سیاست داشته اند. در برخی بیاناتشان آمده است که هر کوششی در جهت جدایی دین از سیاست، مانند کوشش کردن برای جدایی عبادت از متن اسلام است.

ما تا به حال در مورد سیاست سخن گفتیم ولی هیچ گاه از روش فراگیری آن صحبتی به میان نیاوردیم ولی نیکوست بدانید که شناخت سیاست ممکن نیست مگر پس از شناخت حداقل شش مطلب: دین، اقتصاد، جامعه، حقوق، روانشناسی، تاریخ.

فراگیری سیاست بدون شناخت این علوم به نحو احسن ممکن نیست؛ زیرا دین در ترکیب امت ها وجود دارد و نمی توان از آن جدایش کرد و یک سیاستمدار هم باید در کارها و تصمیم های خودش، جنبه های دینی و مذهبی را در کشورش در نظر گرفته و با ملاحظه اوضاع و شرایط کلی حاکم بر جامعه تصمیم خویش را اتخاذ کند و الا نمی تواند کشور را اداره کند.

بحث ما پیرامون علم سیاست تمام شد. حال باید ببینیم دیدگاه سیاسی امام رضا (ع) چگونه بوده و ایشان چه مقدار در سیاست روز دخالت داشته اند. نیز باید دید مسائل مهمی که در زمان امام رضا (ع) با انگیزه سیاسی انجام شده و امام هم در آن نقش آفرینی داشته کدام است.

اوضاع خلافت در زمان امام رضا (ع)

امام رضا (ع) در عصر امامت خویش با چند خلیفه عباسی معاصر بوده اند که تنها در زمان زمامداری مأمون شرایطی پدید آمد که امام را به موضعگیری وا داشت.

ده سال از امامت امام رضا (ع) با دوران خلافت هارون پدر مأمون مقارن بود. هارون در سال ۱۷۵ هجری قمری، فرزندش، امین را که ۵ سال داشت به جانشینی خودش معرفی کرد و ۷ سال بعد با معرفی مأمون به جانشینی امین در تثبیت حکومت عباسی کوشید. پس از این واقعه در سال ۱۹۳ هارون در طوس در گذشت و پس از این اندک زمانی امین و مأمون با یکدیگر بر سر خلافت نزاع کردند و اختلافشان به قدری بالا گرفت که امین در اوایل سال ۱۹۵ برادرش مأمون را از ولایتعهدی خلع کرد.

در نهایت دو برادر با لشکرکشی علیه‌یکدیگر در ری با هم درگیر شدند که در نتیجه آن لشکر امین شکست خورد و امین نیز در حادثه حمله چند مرد مسلح از پای در آمد و در نهایت مأمون حاکم شد.

مسأله ولایت عهدی

یکی از مهمترین اتفاقاتی که برای امام رضا علیه‌السلام رخ داد، مسأله ولایتعهدی ایشان بود که شامل مسائل زیر است که باید مورد بررسی قرار گیرد: «چرا مأمون امام رضا علیه‌السلام را دعوت کرد؟ واکنش امام رضا علیه‌السلام در برابر دعوت مأمون، وداع امام با قبر پیغمبر، خط سیر امام، سخنان امام در نیشابور، ورود امام رضا علیه‌السلام به مرو و طرح مسأله ولایتعهدی ایشان از طرف مأمون، اهداف مأمون از مسأله ولایتعهدی و شروط امام برای پذیرش ولایتعهدی.»

چرایی دعوت

اوضاع خلافت در زمان امام رضا (ع) به اختصار گذشت. در این مدت امام رضا (علیه‌السلام) ساکت ننشسته و تا آنجا که قدرت و امکان داشت در بیداری مردم و توجه دادن آنان به اصول و مسائل تلاشی‌های زیادی به انجام رساند. بنابراین امام نقشی مستقیم و مؤثر در بیداری مردم داشت که این خود باعث می‌شد مأمون با امام به مخالفت بپردازد. ولی از آنجا که:

اولاً می دانست دستگاه حاکمه از وجود یک رکن مهم علمی و معنوی که بتواند پشتوانه حل مشکلات مختلف باشد خالی است و این کمبود با وجود علمای موجود در دستگاه خلافت عباسیان تأمین نمی شد.

ثانیاً به این نکته پی برده بود که جامعه اسلامی مخصوصاً گروه کثیری از مردم آگاه و طرفداران آل علی توجه خاصی به علی ابن موسی الرضا، علیه السلام، دارند و زمینه مساعدی از نظر معنوی در دل‌های مردم نسبت به علویین وجود دارد. در نتیجه در صدد برآمد تا از این فرصت برای تثبیت حکومت بهره گیرد.

همچنین می خواست ضمن استفاده از موقعیت علمی و اجتماعی امام رضا علیه السلام بتواند کارهای او را تحت نظارت قرار داده و محبوبیت و مقبولیت قابل ملاحظه ای در میان عده کثیری از مردم که امام رضا علیه السلام را دوست می داشتند به دست آورد و مخصوصاً چنین احترامی در جلب علاقه‌ی شیعیان که تنها امام علیه السلام را شایسته مقام رهبری مسلمین می دانستند و عباسیان را غاصب خلافت و حکومت می دانستند بسیار مؤثر بود. به هر حال وضع سیاسی و اجتماعی آن روز طوری بود که تغییر کلی را در سطح دستگاه خلافت از نظر کیفیت برخورد با جناح‌های مخالف و ایجاد امواج جدیدی در افکار عامه ایجاد می کرد.

واکنش امام رضا علیه السلام در برابر دعوت مأمون

مأمون با در نظر گرفتن اوضاع مملکت و پس از مشورت با وزیرش، فضل ابن سهل، امام را به پایتخت دعوت کرد. گرچه ایشان از رفتن امتناع ورزید ولی مأمون پی گیر بود و به ارسال دعوت نامه‌هایی پیاپی به امام ادامه داد و دست بردار نبود.

او در نهایت به امام نوشت:

جدت علی ابن ابی طالب در شورا شرکت کرد و عمر که خلیفه‌ی وقت بود گفت ظرف سه روز باید اهل شورا تصمیم بگیرند و اگر بعضی از آنها تصمیم نگرفتند و یا از تصمیم اکثریت تمرد کردند ابو طلحه‌ی انصاری مأمور است گردنشان را بزنند.

با این کار مأمون می خواست بگوید الان تو در وضعی هستی که جدت بود و من در وضعی هستم که عمر بود. پس، از جدت پیروی کن. پس از این همه تهدیدهای مکرر و پیاپی امام رضا علیه السلام، پذیرفت تا به مرو سفر کند آنچه که می توان درباره این سفر گفت این است که این سفر یک تبعید ناخواسته بود و بسیاری هم از این سفر به عنوان تبعید یاد کرده اند. سرانجام امام رضا علیه السلام پس از تهدید های فراوان و مکرر، آماده رفتن شد. وداع با قبر پیغمبر محول سیستانی که از نزدیک شاهد این ماجرا بود چنین می نگارد: هنگامی که فرستاده مأمون وارد مدینه شد من نیز در مدینه بودم امام، علیه السلام، برای وداع با پیامبر، صلی الله و علیه و آله و سلم، وارد حرم شریف نبوی گردید. حضرت در حالی که با صدای بلند گریه می کرد چند نوبت با پیغمبر و مرقد پاک او خداحافظی کرد.

جلو رفتیم و به امام سلام عرض کردم. پاسخ سلام من را داد. آن گاه امام را به خاطر سفری که در پیش داشت تهنیت گفتم؛ ولی آن حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذار که من از جوار جدم خارج شده و در غربت از دنیا خواهم رفت.

در ادامه ابراز نارضایتی از سفر، امام هنگام بیرون رفتن از مدینه تمام اقوام و بستگان خود را فرا خواند و در جمع آنان فرمود بر من گریه کنید زیرا دیگر به مدینه بر نخواهم گشت.

امام در طول راه از حجاز به بصره رفت. تا بصره در هر شهری که می رفت به مناسبتی با مردم مذاکره می کرد. در ادامه از شهرهای خرمشهر، اهواز، اراک، ری، نیشابور و مرو عبور کرد.

سخنان امام در نیشابور

در مسیر حرکت امام سخنانی برای مردم ایراد فرمود که از مهم ترین آنها می توان از سخنرانی ایشان در نیشابور یاد کرد. گفته می شود نیشابور در آن زمان مرکزیت علمی خاصی داشت و تقاضای شدیدی از طرف مردم و دانشمندان و عالمان نیشابور برای امام مطرح شد. امام در آنجا حدیث سلسله الذهب را، که به حدیث اخلاص و توحید هم مشهور است، برای مردم نقل فرمود:

کلمه لا الله الا الله حصار من است پس هر کسی گواهی به آن بدهد داخل حصار من شده و کسی که داخل در حصار من شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

پس از بیان این حدیث صد ها قلم از قلمدانهای طلای مرصع برای نوشتن آن بیرون آمد.

ورود به مرو و طرح مساله ولایتعهدی

در دهم شوال ۲۰۱ هجری امام به مرو وارد شد و از چند فرسخی شهر مرو مورد استقبال مأمون، فضل بن سهل و جمع کثیری از بزرگان آل عباس و علویان قرار گرفت. ایام به تندی می گذشت و عبدالله مأمون خود را میزبانی مخلص وانمود می کرد. این حضور امام در مرو و پذیرایی مأمون از او و اجازت یافتن مردم برای ملاقات آن حضرت برایشان غیر منتظره بود و آنان را به کنجکاوی بیشتر وا می داشت. تا این که سر انجام مأمون نخستین گام را برداشت. مأمون به حضور امام رضا، علیه السلام، آمد و با قیافه ای جدی و حق به جانب ابتدا چند سوال علمی را مطرح کرد و با ایشان مشغول گفتگو شده هنگامی که مجلس را آماده دید رو به امام، علیه السلام، کرد و گفت: در فرزندان عباس و علی، علیه السلام، دقت نمودم، و بدون مطالعه این سخن را نمی گویم، فضل و برتری دانش و تقوای تو ای فرزند رسول خدا از همه بیشتر است و هیچ کس را من امروز سزاوارتر از تو برای ریاست تامه و خلافت و حکومت بر امت اسلام ندیدم. امروز برای من شکی باقی نمانده که از همه سزاوارتر و لایق تر شما هستید. مأمون اصرار و تقاضای خودش را دوباره بیان کرد: پسر عمو! می خواهیم از خلافت کنار روم و آن را در مسیر حقیقی اش قرار دهیم. من خود اولین فردی هستم که با تو بیعت می کنم. و همچنان امام علیه السلام، امتناع نموده فرمود: اگر خلافت را خدا برای تو مقدر فرموده جایز نیست به دیگری ببخشی.

مأمون هم در مقابل اصرار می کرد ولی هر چه بیشتر اصرار می کرد کمتر نتیجه می گرفت و سر انجام وقتی دید امام از پذیرفتن این پیشنهاد سر پیچی می کند مقصود اصلی خود را به زبان آورد و گفت: ای فرزند رسول خدا، حال که خلافت را نمی پذیری باید ولایتعهدی را قبول نمایی تا پس از من خلافت برای شما خالص گردد. امام گفت: به خدا قسم از زمانی که خدا مرا خلق نموده دروغ نگفته ام و در دنیا برای دنیا زاهد شده ام. از قصد تو اطلاع دارم.

مأمون گفت: قصد من چیست؟

و امام پس از گرفتن امان از مأمون بیان کرد: تو می خواهی مردم را نسبت به من بدبین کنی. می خواهی مردم بگویند علی ابن موسی الرضا در دنیا زاهد نبود، بلکه دستش به دنیا نمی رسید. آیا نمی بینید چگونه ولایتعهدی را به طمع رسیدن به خلافت قبول کرد.

مأمون عصبانی شد و گفت: طوری با من صحبت می کنی که ناراحت می شوم. گویا از قدرت و سطوت من در امانی.

به خدا قسم اگر ولی عهدی را قبول نکنی مجبورت می‌کنم والا گردنت را می‌زنم: «و الا ضربت عنقک.» امام متوجه شد مأمون از قصدش هرگز دست بر نمی‌دارد و ناچار باید ولایتعهدی را بپذیرد.

اما این تمام ماجرا نبود، بلکه امام ولایتعهدی را پذیرفت ولی همراه با شروطی که بعداً بیان می‌شود.

اهداف مأمون از مسأله ولایتعهدی

از اصرار زیاد مأمون برای تحمیل مسأله ولایتعهدی بر امام رضا، علیه السلام، روشن می‌شود که اهداف مهمی را از این کار دنبال می‌کرده است. قرائن و منابعی تاریخی که می‌توان اشاره کرد چنین است:

الف. کاستن از تضاد علویان و عباسیان.

ب. فرو نشانیدن نهضت‌ها.

ج. نظارت بر امام و محدود ساختن ایشان.

د. مخدوش ساختن قداست معنوی امام.

ه. مشروع جلوه دادن خلافت.

ر. به دست آوردن پایگاه مستحکم مردمی.

امام هم ولایتعهدی را بی شرط و شروط نپذیرفت و برای خود شروطی گذاشت. از جمله این که امام فرمود: «من در کارها مداخله نمی‌کنم.» این شرط امام برای قبول ولایتعهدی بود. از این رو امام به صورت عملی خودش را از مشارکت در کارهای حکومتی مبری دانست.

مراسم روز عید سعید فطر

مسأله نماز عید فطر یکی از رخداد های مهم زندگی امام علی ابن موسی الرضا، علیه السلام، پس از مسأله ولایتعهدی است. اهمیت این موضوع تا آنجا است که مأمون به صورت آشکار در برابر آن عکس العمل نشان داد و رازی را که همواره در مخفی نگه داشتن آن می‌کوشید نا خواسته افشا کرد. در تاریخ آمده است که: هنگامی که عید سعید فطر فرا رسید، مأمون به دلیل بیماری یا دلایل دیگری به علی ابن موسی الرضا، علیه السلام، پیغام داد تا نماز عید را بر پا کند. امام به فرستاده مأمون گفت به مأمون بگو شما شرایطی را که میان خودمان قرار کرده ایم می‌دانید؛ پس مرا از اقامه نماز معذور دارید.

[سرانجام] در نتیجه پافشاری های خلیفه، امام این پیشنهاد را پذیرفت ولی باز هم با قید و شرط. شرط امام این بود که نماز را با شیوه رسول الله، صلی الله علیه و آله، و امیر المومنین علی، علیه السلام، بجا آورد. مأمون شرط را

پذیرفت و گفت هر طور مایل هستند بیرون آیند. تا این که سرانجام روز عید فرا رسید. مردم از ابتدای صبح هنوز آفتاب طلوع نکرده در کنار خانه امام دسته دسته می آمدند و تجمع می کردند. دستگاه خلافت تشریفات کاخ همه تلاش خود را صرف می کردند تا این مراسم از نظر ظاهری بسیار پرشکوه و سلطنتی جلوه کند.

امام از منزل بیرون آمد و همه چشמהایی که به خانه امام دوخته شده بودند منظره ای شگفت انگیز مشاهده کردند. امام در حالی که خود را خوشبو کرده و ردایی بر دوش انداخته بود برای اقامه نماز بیرون آمد. ایشان عمامه سفیدی بر سر بسته بود و دو طرف آن از سر و پشت گردنش آویزان بود. عصایی بر دست داشت و با پای برهنه گامهایش را با طمأنینه و وقار بر می داشت. اصحاب امام با مشاهده چنین وضعیتی به تبعیت از امام، خودشان را به همان شکل در آورده و به تبع ایشان تکبیر سر می دادند. به ناچار سواره نظام و مقام های حکومتی نیز از اسب های خود پیاده شدند و با کندن کفش های خود فریاد تکبیر سر دادند. این وضعیت از یک سو و گریه شوق مردم از سوی دیگر فضای بی نظیری را بر شهر مرو حاکم کرده بود. امام در جلوی حیاط خانه تکبیر دوم را گفت و جمعیت حاضر همگ صدای تکرار کردند: الله اکبر. شخصیت ها و بزرگان لشکری و کشوری که مجهز و مسلح بودند، دیدند ظاهر وارسته آنها هیچ شباهتی به ولیعهد مسلمین ندارد و این رویارویی رسوایی است و بی آبرویی. فضل ابن سهل که دید اگر امام با چنین وضعیتی خود را به محل نماز برساند و سپس بخواهد با مردم سخن بگوید، مردم شهر مرو از خواب غفلت بیدار شده، حادثه ای برای حکومت رخ خواهد داد با سرعت هر چه تمام خود را به مأمون رساند و گفت:

اگر امام با همین وضع به محل برسد آشوب به پا خواهد شد و ما همه از جان خویش بیمناک هستیم. مأمون بی درنگ دستور داد امام را از نیمه راه باز گردانند. از این رو به امام گفتند ما می دانستیم که شما را به زحمت انداختیم و دوست نداریم رنجی به شما برسد. پس باز گردید و همان کسی که پیش از این با مردم نماز می خوانده نماز را برگزار خواهد کرد.

امام کفش هایش را پوشید و بر مرکب خویش سوار شد و به خانه برگشت در بازگشت با اندوه بسیار می فرمود: خدایا اگر گشایش من از وضعیت کنونی ام به مرگ من است هم اینک در آن تعجیل فرما.

مأمون پس از این قضیه بسیار ترسید و حکومت خود را با وجود امام در خطر دید. پس سیاستی جدید را در پیش گرفت. فضل ابن سهل وزیر و فرمانده نیروهای مسلح مأمون نخستین قربانی این سیاست جدید بود. اما تنها این مأمون را راضی نمی کرد. او به دنبال از بین بردن مسئله ولایتعهدی بود نه فضل ابن سهل، پس باید منتظر اتفاقات جدیدی بود. پاک کردن مسئله ولایتعهدی هم به هیچ راهی تا زمان وجود امام ممکن نمی شد. پس در نگاه مأمون یگانه راه حل، حذف امام رضا علیه السلام، بود.

اما چگونه می‌توانست رسماً و آشکارا امام را بکشد یا او را به خیانت به دستگاه حکومتی متهم و یا شیوه قتل فضل را دوباره به کار گیرد. هیچ یک از اینها با تدبیر سیاسی مأمون سازگار نبود. کسی نمی‌دانست مأمون چه می‌کند ولی برای همه تحلیلگران روشن بود که مأمون چند اصل را زیر نظر گرفت:

الف. از میان بردن امام برای پایان دادن به مسئله ولایتعهدی.

ب. دور نگاه داشتن دامان خود از قتل امام.

ج. استفاده سیاسی جدید در حد امکان از رحلت امام.

و سرانجام چنین شد. مأمون کار خود را کرد و امام را به شهادت رساند. امام رفت و ملتی را داغدار غم خویش ساخت.

گر جان طلبی به کوی جانانه بیا از عقل برون شو و چو دیوانه بیا

شمع رخ دوست در خراسان سوزد ای سوخته دل بسـان پروانه بیا . پیامبر اکرم (ص) در این باره می

فرماید: "زود باشد که پاره‌ای از تن من در زمین خراسان مدفون گردد، هر مومنی که او را زیارت کند

خداوند بهشت را برای او واجب گرداند و بدنش را بر آتش جهنم حرام نماید."

شهید مسلم لک زایی در سی و یکم شهریور ۱۳۶۴ در شهرستان زابل در خانواده‌ای مذهبی و متدین چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در دبستان شهید حسینی گذراند و راهنمایی را در مدرسه شهید باهنر به پایان برد. آن گاه با توجه به علایق شدید به معارف دینی وارد حوزه علمیه امام صادق علیه السلام (مرحوم شریفی) زابل شد و به مدت شش سال به کسب معارف اسلامی پرداخت. در سال ۱۳۸۴ با اتمام سطوح مقدماتی جهت ادامه تحصیل در سطوح عالی رهسپار حوزه علمیه قم گردید تا در جوار بارگاه حضرت معصومه به تکمیل معارف اهل بیت عصمت و طهارت بپردازد.

این شهید بزرگوار، برای عمق بخشیدن به فعالیت‌های علمی خود قصد داشت تحصیلات خود را در دوره‌های تخصصی دنبال کند که ناچارمردانه در فاجعه دلخراش ناسوکی، در محور زاهدان به زابل، در آستانه سال نو که تصمیم داشت چون سایر شهدای این فاجعه، زانو به زانوی پدر و مادر و برادر و خواهر، پای سفره هفت سین بنشیند، توسط عده‌ای تروریست کوردل و جاهل در بیست و پنجم اسفند ۱۳۸۴ شربت شهادت نوشید و به دیدار معبود شتافت. گفتنی است این نوشته به طور کامل، همراه ضمیمه در کتابی با عنوان «مسافر ملکوت» چاپ و منتشر می‌شود. آنچه در پی می‌آید گزیده‌ای از مقاله این شهید سعید است که به مناسبت دومین سالگشت شهادت ایشان و دانشجوی شهید حجت الاسلام و المسلمین نعمت الله پیغان و دیگر شهدای این فاجعه تروریستی است.

شهید مسلم لک زایی در سی و یکم شهریور ۱۳۶۴ در شهرستان زابل در خانواده‌ای مذهبی و متدین چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در دبستان شهید حسینی گذراند و راهنمایی را در مدرسه شهید باهنر به پایان برد. آن گاه با توجه به علایق شدید به معارف دینی وارد حوزه علمیه امام صادق علیه السلام (مرحوم شریفی) زابل شد

و به مدت شش سال به کسب معارف اسلامی پرداخت. در سال ۱۳۸۴ با اتمام سطوح مقدماتی جهت ادامه تحصیل در سطوح عالی رهسپار حوزه علمیه قم گردید تا در جوار بارگاه حضرت معصومه به تکمیل معارف اهل بیت عصمت و طهارت بپردازد.

این شهید بزرگوار، برای عمق بخشیدن به فعالیت های علمی خود قصد داشت تحصیلات خود را در دوره های تخصصی دنبال کند که ناجوانمردانه در فاجعه دلخراش تاسوکی، در محور زاهدان به زابل، در آستانه سال نو که تصمیم داشت چون سایر شهدای این فاجعه، زانو به زانوی پدر و مادر و برادر و خواهر، پای سفره هفت سین بنشیند، توسط عده ای تروریست کوردل و جاهل در بیست و پنجم اسفند ۱۳۸۴ شربت شهادت نوشید و به دیدار معبود شتافت. گفتنی است این نوشته به طور کامل، همراه ضمائیم در کتابی با عنوان «مسافر ملکوت» چاپ و منتشر می شود. آنچه در پی می آید گزیده ای از مقاله این شهید سعید است که به مناسبت دومین سالگشت شهادت ایشان و دانشجوی شهید حجت الاسلام و المسلمین نعمت الله پیغان و دیگر شهدای این فاجعه تروریستی است.

هشتمین پیشوای شیعیان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مدینه دیده به جهان گشود.

کینه ها

ابوالحسن و ابوعلی

لقبها

رضا، صابر، زکی، ولی، فاضل، وفی، صدیق، رضی، سراج الله، نورالهدی، قره عین المؤمنین، مکیده الملحدین، کفوالملک، کافی الخلق، رب السریر، و رناب التدبیر

مشهورترین لقب

مشهورترین لقب آن حضرت رضا است و در سبب این لقب گفته اند: او از آن روی رضا خوانده شد که در آسمان خوشایند و در زمین مورد خشنودی پیامبران خدا و امامان پس از او بود. همچنین گفته شده: از آن روی که همگان، خواه مخالفان و خواه همراهان به او خشنود بودند. سرانجام، گفته شده است: از آن روی او را رضا خوانده اند که مأمون به او خشنود شد.

مادر امام

در روایتهای مختلفی که به ما رسیده است نامها و کینه ها و لقبهای ام البنین، نجمه، سکن، تکتم، خیزران، طاهره و شقرا، را برای مادر آن حضرت آورده اند.

زاد روز

درباره روز، ماه و سال ولادت و همچنین وفات آن حضرت اختلاف است.

ولادت آن حضرت را به سالهای (۱۴۸ و ۱۵۱ و ۱۵۳ق) و در روزهای جمعه نوزدهم رمضان، نیمه همین ماه، جمعه دهم رجب و یازدهم ذی القعدة نامیده اند.

روز شهادت

روز وفات آن حضرت را نیز به سالهای (۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۶ق) دانسته اند.

اما بیشتر بر آنند که ولادت آن حضرت در سال (۱۴۸ق) یعنی همان سال وفات امام صادق علیه السلام بوده است، چنان که مفید، کلینی، کفعمی، شهید، طبرسی، صدوق، ابن زهره، مسعودی، ابوالفداء، ابن اثیر، ابن حجر، ابن جوزی و کسانی دیگر این نظر را برگزیده اند.

در باره تاریخ وفات آن حضرت نیز عقیده اکثر عالمان همان سال (۲۰۳ق) است.

بنابر این روایت، عمر آن حضرت ۵۵ سال می شود که ۲۵ سال آن را در کنار پدر خویش سپری کرده و ۲۰ سال دیگر امامت شیعیان را بر عهده داشته است.

این ۲۰ سال مصادف است با دوره پایانی خلافت هارون عباسی، پس از آن سه سال دوران خلافت امین، و سپس ادامه جنگ و جدایی میان خراسان و بغداد به مدت حدود دو سال، و سر انجام دوره ای از خلافت مأمون.

فرزندان

گرچه که نام پنج پسر و یک دختر برای ایشان ذکر کرده اند، اما چنان که علامه مجلسی می گوید: حداکثر تنها از جواد به عنوان فرزند او نام برده اند.

به دسیسه مامون و با سم او به شهادت رسید و پیکر مطهر او را در طوس در قبله قبه هارونی سرای حمید بن قحطبه طایی به خاک سپردند و امروز مرقد او مزار آشنای شیفتگان است.

... همراه با کبوتران حرم

خورشید، در حال غروب است و هفت ستاره روشن در آسمان، آغوش گشوده هشتمین اخترند.

کبوتران بال می زنند آسمانی را که چشم هایمان سال هاست به آن دوخته شده، صدای بال کبوتران در صدای سنج عزاداران می پیچد و خواب مسموم انگورهای بیچیده بر خوشه های حادثه آشفته می شود، خورشید، ذره ذره در عطش چشم هایش رسوب می کند...

امام رضا علیه السلام سجده کردن بر معبود را نزدیک ترین حالت بنده می داند و می فرماید:

نزدیک ترین حالت بنده به خداوند متعال، در حال سجده است و این همان قول خداوند تبارک و تعالی است که فرمود: سجده کن و نزدیک شو.

هشتمین پیشوای شیعیان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مدینه دیده به جهان گشود.

بیشتر دوران امامت امام رضا (ع) در زمان خلافت مامون بود. مامون که یکی از مکارترین و زیرک ترین خلفای عباسی به شمار می آمد. پس از قتل برادرش امین و به دست گرفتن قدرت، مرورا مرکز حکومت خود قرار داد و با بهره گیری از هوش وزیر خود فضل بن سهل پایه های حکومت خود را مستحکم کرد.

انگیزه های سیاسی مانند: جذب ایرانیان، سرکوب نهضتها و قیامهای علویان، مشروع جلوه دادن حکومت خود، مامون را وادار کرد به امام پیشنهاد ولایت عهدی دهد ولی از این روی، امام رضا (ع) از پذیرش پیشنهاد مامون سر باز می زد. به هر حال امام رضا (ع) در نهایت، ولایت عهدی را با قید شرایطی پذیرفت. پس از مراسم بیعت اجباری، در حضور مردم و دیگران فرمود:

لنا علیکم حق برسول الله و لکم علینا به حق فاذا انتم ادیتم الینا ذلک و جب علینا الحق لکم. ما اهل بیت، به واسطه رسول خدا (ص) بر شما مردم حقی داریم، شما نیز بر ما حقی دارید وقتی که شما حق ما را به ما دادید، بر ما لازم است که حقوق شما را رعایت کنیم. (بحار الانوار جلد ۱۴۶)

اگرچه این پیشنهاد رنگ تهدید و اجبار نیز گرفته بود. مسئله ولایت عهدی با تلاش های امام برای افشاکاری همراه بود و شرط اصلی دخالت نکردن در عزل و نصب ها که همان شریک نبودن در حکومت جائز زمان برای حضرت محسوب می شد، نیز به همین منظور بود و امام بدین ترتیب توطئه های مأمون را یکی پس از دیگری خنثی می کرد و کار بدانجا رسید که عرصه بر مأمون تنگ شد و امام رضا (ع) را بزرگترین خطر جدی برای بقای حکومت خود می دانست و وقتی دریافت عوام فریبی های او در اعلام و لיעهدی امام رضا (ع) نیز کار گشا نیست، چاره ای جز به شهادت رساندن امام (ع) برای خود ندید.

سرانجام خورشید فروزان وجود امام (ع) در روز ۲۹ صفر سال ۲۰۳ ق. غروبی سرخ را به مشرق ایمان نشست و بار دیگر سیاست مزورانه عباسی تن به شکست داد.

می خواهم تا آنجا که دوست دارم، پربگیرم، اما تا بارگاه دوست راه طولانی است. چشم از پنجره بر نمی دارم. دشت از پی دشت، کوه از پی کوه، دسته دسته گل سرخ، یک عالم سبز و یک دریا اشتیاق که دستی از غیب به جانم ریخته است، همیشه همین طور است. خودم را که به مولا می سپارم، دیگر این من نیستم که می روم، برای لحظه ای، خواب مرا می رباید... دست در دست نور و آرمیدن در کنار ضریح! چه دل انگیزند این خواب های خوب! برمی خیزم، پیرامونم غوغایی به پاست. صدای دل هاست. همه می گویند: یا ضامن آهو! رسیده ایم انگار، این گنبد زیبا، قلب ایران است. چه دورنمایی دارد! ((السلام علیک یا علی بن موسی الرضا. السلام علیک یا...)) بغضی غریب و بعد هم، های و هوی پریشان دل. تا غروب راهی نیست. دل و نقاره و اشک به هم می آمیزند، و من پر از ضریح می شوم. و

سرشار از رازهای طلایی!... چه بویی از کنارم گذشت، بوی آسمان بود. یک بوی خیس، یک بوی معنوی سبز. گویا فطرتم بود که معطر شد از عشق! ضریح اینک به ملکوت می ماند، و من می خواهم تا رضایت «رضا» اوج بگیرم. نیشابور از خاطرم می گذرد، لحظه ای که امام سر از کجاوه بیرون آورده اند و فریاد شادی و اشک شوق، زمین و زمان را به هم پیچیده است. لحظه ای که سینه چاکان حضرتش از فرط عشق به خاک غلتیده اند. لحظه ای که بیش از بیست هزار تن تقریرات امام را می نویسند. [«لااله الاالله» دژ استوار من است و من یکی از شرط های آنم.] به راستی اگر «ولایت» نباشد، کلمه مقدس «توحید» چگونه استوار یابد؟! شب از نیمه گذشته است. همه جا سرشار از اشک و گلاب است و من خود را با همه شور به کجاوه سبز ولایت می رسانم. یا ضامن آهو! دل های بی پناهمان را که چون آبگینه های شکسته در پهنای گیتی سرگردانند، در پای ضریح مقدست آشیان ده که محتاج پرکشیدن به آبی لایتناهی فطرت خدا یی مان هستیم.

فردوس، امتداد مسیر نگاه اوست ای ابرهه ای معجزه، رود خلـــــــود
کو

امامت امام رضا (ع)

حضرت علی بن موسی، ملقب به رضا، در سال ۱۴۸ هجری قمری در روز ۱۱ ذیقعدة در مدینه به دنیا آمد. پدر آن حضرت، امام موسی بن جعفر و مادرش بانویی بزرگوار به نام نجمه (نام دیگر این بانو تکتم می باشد.) بود.

در مطالب السؤل گفته شده است که: مادر آن حضرت کنیزی بود که خیزران مرسی نام داشت. برخی نام وی را شقراء نوییه، ذکر کرده اند که آروی، اسم او و شقراء لقب وی بوده است. طبرسی در اعلام الوری گوید: مادرش کنیزی بود به نام نجمه که به وی ام البنین می گفتند. (عیون اخبار الرضا)

بعد از شهادت امام کاظم (ع)، آن حضرت در ۳۵ سالگی عهده دار مسئولیت امامت و حفظ مبانی اسلامی و رهبری شیعیان گردید.

مدت امامت امام رضا در حدود ۲۰ سال بود که می توان آن را به سه بخش جداگانه تقسیم کرد:

(۱) ده سال اول امامت آن حضرت که همزمان با دوره ی زمانداری هارون بود.

(۲) پنج سال بعد از آن که مقارن با خلافت امین، فرزند هارون بود.

(۳) پنج سال آخر امامت آن بزرگوار که مصادف با خلافت مأمون بود.

امام رضا (ع) در هر یک از این سه دوره، به مقتضای مسئولیت خطیر امامت، با اوضاع و احوال پیچیده ی خلافت آن روز که به نام اسلام که بر مردم حکومت می شد و با وجود نابسامانی های زیادی که از جهات مختلف در زندگی

اجتماعی مردم وجود داشت و وظایف متناسب خود را در راه خدمت به اسلام و مسلمین انجام می داد. امام هشتم تا آنجا که قدرت و امکان داشت از فرصتی که در سه سال آخر عمرش پیش آمد، در بیداری مردم و توجه دادن آنان به اصول و مسائل و پرده برداشتن از چگونگی اغفال آنان به صورت ها و عناوین گوناگون، حداکثر استفاده را نمود. شهادت آن حضرت در سال ۲۰۳ هجری در سنا باد، که امروز یکی از محله های مشهد است، در سن ۵۵ سالگی، به وسیله ی سمّی که مأمون به او خوراند، اتفاق افتاد. هم اکنون آرامگاه این بزرگوار در مشهد زیارتگاه تمام عاشقان است.

دلایل امامت حضرت رضا(ع)

در اینجا به چند نمونه از دلایل امامت آن حضرت اشاره می کنیم:

۱) محمد بن سنان می گوید: به ابو الحسن اول (امام کاظم (ع)) عرض کردم آیا مرا به کسی که دینم را از او بگیرم، راهنمایی نمی کنی؟ در پاسخ فرمود: «آن راهنما این پسر م علی (ع) است.»

روزی پدرم { حضرت صادق } دستم را گرفت و کنار قبر پیامبر (ص) برد و به من فرمود: پسر جان خداوند در قرآن می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً. من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد» (سوره بقره آیه ۳۰). خداوند وقتی سخنی می گوید و وعده ای می دهد به آن وفا می کند. (۱)

۱) طبق سنت الهی همیشه باید در زمین خلیفه خدا وجود داشته باشد که او امام بر مردم است

۲) نعیم قابوسی می گوید: امام کاظم (ع) فرمودند: پسر م علی، بزرگترین فرزند و برگزیده ترین فرزندانم و محبوب ترین آنها در نزد من می باشد. و او به جفر (۱) می نگرد و هیچ کس جز پیامبر یا وصی پیامبر به جفر نمی نگرد

۳) داوود رقی می گوید: به ابا ابراهیم (امام کاظم (ع)) عرض کردم فدایت شوم سن و سالم زیاد شده و پیر شده ام، دستم را بگیر و از آتش دوزخ مرا نجات بده بعد از تو صاحب اختیار ما {امام ما} کیست؟ آن حضرت اشاره به پسرش امام رضا (ع) کرد و فرمود: «هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي. امام شما بعد از من، این پسر م می باشد.» (علامه حلی، ترجمه محمدی اشتهاردی، ص ۲۰۹)

۴) حسین بن مختار گفت: نوشته هایی از طرف موسی بن جعفر (ع) به ما رسید آن وقت که در زندان بود. در آنها نوشته بود پیمان امامت و جانشینی خود را به فرزند بزرگترم واگذاردم. (بحار الانوار، علامه مجلسی، جلد دوازدهم)

۵) امام صادق (ع) پیش از ولادت نواده ی گرامی خود، بارها از آن حضرت به عنوان «عالم آل محمد» یاد می کرد و آرزو در وجود او را می نمود. امام کاظم (ع) می فرماید: از پدرم جعفر بن محمد (ع) بارها می شنیدم که به من می فرمود: همانا عالم آل محمد در صلب تو قرار دارد و ای کاش من او را درک می کردم. او همانام امیر مومنان (ع) است. (علی رفیعی، زندگانی امام رضا (ع)، ص ۲۱ به نقل از بحار النوار، ج ۴۹، ص ۹)

حضرت رضا (ع) دارای القاب بسیاری بودن د که از جمله :

لقب رضا: مشهور ترین لقب امام (ع), رضا می باشد که بنابر روایتی در عیون اخبار الرضا علت مقلب بودن حضرت (ع) به رضا این بوده که « رَضِيَ بِهِ الْمُخَالِفُونَ وَ مِنْ أَعْدَائِهِ كَمَا رَضِيَ بِهِ الْمُوَافِقُونَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلِذَلِكَ سَمِيَ مِنْ بَيْنِهِمْ بِالرِّضَا » یعنی هم دشمنان مخالف و هم دوستان موافق به ولایت عهدی, به ولایت عهدی او رضایت دادند و چنین چیزی برای هیچ یک از پدران او دست نداده بود از این رو در میان ایشان, تنها به او رضا نامیده شد. (مرضیه محمد زاده .علی بن موسی, امام رضا (ع) . ص ۸۳). همچنین سلیمان بن جعفر روایت می کند که حضرت موسی بن جعفر (ع) در هنگام ولادت این لقب را به ایشان داده و فرمودند: که رضا بخوانید. و بعضی نسبت می دهند که حضرت رضا (ع) ولایت عهدی را پذیرفتند و رضا لقب گرفتند . ولی غفاری می گوید: این لقب از آنجا به حضرت داده شده که دوست و دشمن از حضرت راضی بودند . شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا روایت کرده که خدمت حضرت جواد (ع) عرض شد جمعی از مخالفین این اعتقاد را دارند که پدر بزرگوارت چون به ولایت عهدی راضی شد مامون ایشان را به رضا ملقب گردانید. حضرت جواد (ع) در پاسخ فرمودند: پدرم ملقب به رضا شد چون خداوند و پیغمبر و ائمه از او راضی بودند . گفته شد هر یک از پدران چنین بودند و این اختصاص به حضرت رضا (ع) ندارد.

۱) در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: ((جعفر سرخ و سفید)) در نزد ماست . وقتی از آن حضرت خواسته شد توضیح دهد, فرمود: ((جعفر سرخ)) ظرفی است که اسلحه رسول خدا در آن است و هنگام ظهور قائم (عج) بیرون می آید و ((جعفر سفید)) ظرفی است که تورات, انجیل و زبور و سایر کتاب های آسمانی قبل از اسلام در میان آن است.

فرمود بلی: سایر اجدادم را فقط دوستان به امامت آنها راضی بودند ولی به امامت پدرم همه کسی از دوست و دشمن راضی شدند و اقرا به جلالت بزرگی او نمودند.

صابر: چون امام (ع) نسبت به مصائب و ناراحتی ها که از طرف مخالفان و دشمنان به او می رسید صبور بودند صابر لقبش دادند

زکی: امام علی بن موسی الرضا (ع), پاک, شریف و محترم بود.

وافی: اما وفاداری یکی از صفات برجسته ی امام (ع) بود . چون نسبت به جامعه و هموطنان خویش وفادار بود

قره العین المومنین: از جمله القاب شریف امام رضا (ع), « نور چشم مومنان بود ». زیرا او زینت آنها , باعث افتخار شان, پناهگاه و دژ محکم آنان بود . (محمد باقر شریف القرش جلد اول. ص ۴۵ ۴۴)

همچنین کنیه ی ایشان « ابو الحسن » است و چون علی بن ابی طالب (ع) نیز مکنی به ابوالحسن بوده است , حضرت رضا (ع) را « ابو الحسن ثانی » گفته اند. همچنین گفته شده این کنیه را پدر امام کاظم (ع) به وی عنایت فرمود و

چون کنیه ی خودش نیز ابو الحسن بود بدین جهت امام کاظم (ع) «را ابو الحسن اول» و امام رضا (ع) را «ابو الحسن ثانی» نامیده اند تا مردم، میان آن دو تفاوت بگذارند. (مرضیه محمد زاده .علی بن موسی، امام رضا (ع) ص. ۷۹).

امام (ع) در روزگار پدر رضا(ع) در بزرگترین و عالی ترین خانواده در اسلام رشد و نمو یافت. خانه ای که مهد تربیت اسلامی بود. اخلاق اصیل گسترش می یافت، قرآن تلاوت می شد، اعمال خیر انجام می گرفت و...

امام رضا (ع) دوران کودکی و نوجوانی را در کنار پدر بزرگوارش گذراند. پدری که در جهان به خاطر فضایل برجسته اش معروف است، زیرا تمام صفات عالی و عوامل فضیلت و اصل خرد و اخلاق در او جمع شده بود. امام کاظم (ع) آگاهترین مردم زمان خود و دانشمندترین آنها در همه ی علوم بود. امام رضا (ع) شاهد عبادت و خداترسی پدر بود. راویان همگی متفق القولند که امام کاظم (ع) برتر از همه ی مردم در اطاعت از خدا و عابدترین آنها بود. امام رضا (ع) از پدر صفات دیگری چون زهد، شکیبایی و ... آموخت و آنها را در صحنه و صفحه ی دلش جای داد. تمام عوامل معنوی و وسایل تربیت برای امام رضا (ع) فراهم بود، لذا ایشان در داخل چنین چهارچوب فرهنگی درست، مانند پدران بزرگوارش بزرگ بود و پس از شهادت پدر، عهده دار رهبری بزرگ دینی و مرجعیت شیعیان گردیدند. (محمد زاده .علی بن موسی، امام رضا (ع) ص ۸۳)

امام رضا(ع) در زمان هارون حدود ۱۰ سال از امامت حضرت رضاعلیه السلام (از سال ۸۳ تا ۱۹۳ هجری قمری) در عصر خلافت هارون الرشید، واقع شد. امام رضا در این عصر، در مدینه می زیست و همواره تحت نظر بوده و مورد مزاحمت هارون و حاکمان منصوب از جانب او به سر می برد. به عنوان نمونه:

۱) هنگامی که هارون از ((رقه)) عازم مکه شد عیسی بن جعفر {عموی او} به او گفت: بیاد آور سوگندی را که خورده ای مبنی بر این که هر کس بعد از موسی بن جعفر ادعای حکومت کند، گردنش را بزنی، اکنون بسر او ((رضا)) چنین ادعایی دارد. هارون با خشم به عیسی نگریست و گفت: میخواهی چه کنم. آیا همه ی آنها را بکشم؟

۲) محمد بن سنان «می گوید در روزگار هارون به امام رضا علیه السلام عرض کردم: شما خود را به این امر ((امامت)) مشهور ساخته اید و جای پدر نشسته اید، در حالیکه از شمشیر هارون خون می چکد! فرمود: آنچه مرا بر این کار بی پروا ساخته سخن پیامبر است که فرمود: «اگر ابو جهل یک مو از سر من کم کرد گواه باشید که من پیامبر نیستم» و من می گویم «اگر هارون یک مو از سر من کم کرد گواه باشید که من امام نیستم» و همچنان شد که امام می فرمود زیرا هارون هرگز فرصت نیافت خطری متوجه امام سازد، و بالاخره به جهت اغتشاشاتی که در شرق ایران رخ داده بود، هارون مجبور شد خود با سپاهیان به سوی خراسان برود و در راه بیمار شد، و در ۱۹۳ هجری در طوس مرگش فرا رسید، و اسلام و مسلمین از وجود پلیدش ایمن شدند.

این فرازهای تاریخی نشان می دهد که امام هشتم و یارانش در عصر خلافت هارون، تحت نظر و در سانسور شدید بودند

امام در زمان امین

پس از هارون بر سر خلافت بین امین و مامون اختلافی سخت روی داد. هارون، امین را برای خلافت بعد از خود تعیین کرده بود، و از او تعهد گرفته بود که پس از او مامون خلیفه شود و نیز حکومت ایالت خراسان در زمان خلافت امین، در دست مامون باشد، ولی امین پس از هارون در ۱۹۴ هجری مامون را از ولیعهدی خود عزل و فرزند خود موسی را نامزد این مقام کرد بالاخره پس از درگیریهای خونینی که میان امین و مامون رخ داد، امین در ۱۹۸ هجری کشته شد و مامون به خلافت رسید. امام رضا علیه السلام در طول این مدت از درگیریهای دربار خلافت و اشتغال آنان به یکدیگر استفاده کرد، و با آسودگی به ارشاد و تعلیم و تربیت پیروان پرداخت.

امام در زمان مامون

مامون در میان خلفای بنی عباس از همه داناتر و نیز مکارتر بود، درس خوانده بود و از فقه و علوم دیگر آگاهی داشت. چنانکه با برخی از دانشمندان به بحث و مناظره می نشست، البته آگاهی او از علوم روز نیز وسیله یی بود برای پیشبرد سیاستهای ضد انسانی او، و گرنه هرگز به دین و اسلام پای بند نبود، و در عیاشی و فسق و فجور و اعمال زشت دیگر از سایر خلفا هیچ کم نداشت، نهایت آنکه از خلفای دیگر محتاطتر رفتار می کرد و با سالوس و ریای بیشتر عوامفریبی می نمود، و برای استحکام پایه های حکومت خود گاه با فقها نیز همنشین می شد و از مسائل و مباحث دینی نیز سخن می گفت.

همنشینی و صمیمیت و همدمی مامون با «قاضی یحیی بن اکثم» که مردی رذل و کثیف و فاجر بود بهترین گواه برای بی دینی و فسق و رذیلت مامون است، یحیی بن اکثم مردی بود که به شنیع ترین اعمال در جامعه شهرت داشت چنانکه قلم از شرح رذالتهای او شرم دارد، و مامون چنین کسی را چنان همدم خویش ساخته بود که «رفیق مسجد و گرمابه و گلستان» یکدیگر محسوب می شدند، و اسفبارتر آنکه او را به مقام «قاضی القضاة» امت اسلامی منصوب نمود و در امور مملکتی نیز با او رای زنی و مشورت داشت

بهر روی در زمان مامون علم و دانش به ظاهر ترویج می شد، و دانشمندان به مرکز خلافت دعوت می شدند، و تشویقهایی که مامون برای دانشمندان و دانش پژوهان فراهم می آورد زمینه ی جذب اهل دانش به سوی او گردید، و مجالس درس و بحث و مناظره ترتیب می یافت، و بحث و گفتگوی علمی بازاری پر رونق داشت.

مضاف بر اینها مامون می کوشید با برخی کارها شیعیان و طرفداران امام را نیز به خود علاقمند سازد مثلاً از شایسته تر بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام برای جانشینی پیامبر سخن می گفت، و دشنام و لعن به معاویه را رسمی کرد و «فدک» را که از فاطمه زهرا علیها السلام غصب شده بود به علویان باز گرداند، و با علویان در ظاهر انعطاف و علاقه نشان می داد.

اصولا مامون با توجه به رفتار هارون و جنایات او و اثر سوء آن در روحیه ی مردم می خواست زمینه های انقلاب و شورش را از بین ببرد، و آنها را راضی نگهدارد تا بتواند بر مرکب لاف سوار باشد، از اینرو باید گفت وضع زمان ایجاب می کرد که به جبران کمبودها و نارضایتی ها پردازد، و وانمود کند که در صدد اصلاح امور است و با خلفای دیگر تفاوت دارد

فرستادگان مامون به نزد امام (ع)

مامون برای بردن امام رضا (ع) از یثرب به خراسان، یک گروه رسمی فرستاد. شخصی که در راس این گروه بود بیشتر مورخین بر عقیده اند که رجاء بن ابی ضحاک بوده است و گفته شده عیسی بن یزید معروف به «جلوای» بوده است و سید امین این مطلب را بعید دانسته و گفته است که جلوای از فرماندهان هارون الرشید و از دشمنان امام رضا (ع) بوده و عقلانی نیست که هارون او را برای بردن امام مامور کند. (محمد انصاری. گزارش لحظه به لحظه از سفر امام رضا (ع) به ایران. ص ۱۲) و مامون از رئیس گروه تعهد گرفت که امام را از راه بصره و اهواز و فارس ببرند و از راه کوفه و قم نبرند. دلیل این اصرار مامون و نگرانی او بسیار روشن و واضح است که نمی خواست امام از راه کوفه و قم بیاید، زیرا این دو شهر مرکز شیعه بوده و ساکنین آن معتقد به امامت حضرت بوده و نسبت به او مطیع بودند. و اگر امام از شهر آنها عبور می کرد مسلما نسبت به او بسیار اداء احترام می کردند و او را بزرگ می داشتند و این مقام او را تقویت می کرد و دولت عباسی را در خطر قرار می داد. اما عبور امام از بصره ضروری برای مامون نداشت ، زیرا ساکنین بصره طرفدار عباسیان بوده و این کار برای مامون خطری نداشته است و این عمل فریبکارانه مامون است که ادعا می کرد که می خواهد خود را از خلافت کنار بکشد و آن را به علویان بدهد. (محمد باقر شریف القرش. پژوهشی دقیق در زندگانی امام علی بن موسی الرضا(ع). جلد دوم. ص. ۴۴۳)

وداع امام هشتم از مدینه و مکه

هنگامی که فرستاده های مامون برای حرکت دادن حضرت رضا (ع) از مدینه به خراسان آمدند، حضرت رضا (ع) برای وداع به مسجد النبی، کنار قبر رسول خدا(ص) رفت و مکرر با قبر پیامبر وداع می کرد و بیرون می آمد و نزد قبر باز می گشت، و هر بار صدای گریه اش بلند بود. سپس خانواده ی خود را جمع کردند و خبر شهادت خودشان و از اینکه از این سفر باز نخواهند گشت را دادند و به آنها فرمود: هم اکنون برای من گریه کنید تا من صدای گریه ی شما را بشنوم. سپس دوازده هزار دینار بین آنها تقسیم کرد و به آنها فرمود: من هرگز به سوی اهل بیتم باز نمی گردم. سپس دست پسرش جواد (ع) را گرفت و به مسجد برد و دستش را بر قبر رسول خدا (ص) نهاد و او را به قبر مطهر چسباند و به رسول خدا (ص) سپرد حفظ او را به برکت پیامبر (ص) از خدا خواست. حضرت جواد (ع) به پدر بزرگوار شان نگریستند و گفت: «به خدا سوگند به سوی خدا می روی».

سرانجام امام رضا (ع) از مدینه به سوی خراسان و شهر مرو مرکز خلافت آن روزگار حرکت کردند.

معرفی امام جواد (ع)

امام رضا (ع) در کنار سفر مشقت باری که در پیش داشت، مسئله‌ی امامت و معرفی جانشین خود را در اتمام حجتی واضح، برای همه بیان فرمود. به خصوص آنکه امام جواد (ع) آن روزها هفت سال بیشتر نداشت حضرت در این باره می‌فرمایند: پسر جواد را بر داشتیم و به حرم پیامبر (ص) رفتم و دستش را بر قبر گذاردم و او را به قبر جدم چسباندم و به پیامبر (ص) سپردم. پسر من رو به من کرد و گفت: ای پدر به خدا قسم به مسیری دور دست خواهی رفت. سپس به تمام نمایندگان و اطرافیانم دستور دادم تا پس از من از او فرمان بگیرند و از او اطاعت کنند و از مخالفت با وی بپرهیزند. به آنها گفتم که پس از وفاتم به او روی آورند و به آنان فهماندم که پسر امام بعد از من است.

امام (ع) در نیشابور

امام رضا (ع) در مسیر حرکت خود به نیشابور (۱) رسیدند. جمعیت بسیاری از آن حضرت استقبال کردند. برخی از خوشحالی فریاد می‌زدند، برخی گریه می‌کردند و هر کسی به نحوی احساسات خود را ابراز می‌کردند. دو نفر از (۱) شهر نیشابور در آن روز وسعت زیادی داشت، که در حمله مغولها تاراج شده و نابود شد، و در نتیجه بعد از پایان این حمله محدود شده و از مرکزیت علما و دانشمندان و رونقی که قبلا داشت افتاد، و امروزه یکی از شهرهای استان خراسان به شمار می‌رود.

بزرگان حافظ قرآن (۱) با همراه تعداد بیشماری از دانشجویان که قلم و دوات به دست داشتند گرد آمده بودند و در انتظار شنیدن جملاتی از آن حضرت بودند. امام دستور داد، پرده را کنار زدند. مردم در حال هجوم بودند و سر و صدا می‌کردند امام از مردم خواست تا ساکت گردند جمعیت همه خاموش شدند تنها صدایی که شنیده می‌شد صدای امام (ع) بود. امام رضا (ع) حدیث معروف ((سلسله الذهب)) را بیان فرمود. آنگاه فرمودند: پدرم از پدرش تا امیرالمومنین علی (ع) و از پیامبر (ص) و او از جبرئیل نقل کرد که خداوند فرمود ((كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. کلمه توحید حصار محکم من است هر کس داخل آن گردید از عذاب ایمن خواهد شد)). امام بعد از کمی تأمل به آنها فرمود: این موضوع شروطی دارد و «أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا، پذیرش امامت من از جمله شروط آن است. سخنان امام در باره ی توحید بسیار قابل تأمل است امام با مقدمه بسیار جالب و گیرا حدیث توحید را بیان کردند که سنگ و زیربنای دین بوده و تنها وسیله ی رسیدن به فلاح و رستگاری می باشد پس از توحید، امام موضوع اصل امامت را مطرح می کند و می فرمایند: اصل امامت و ولایت تکمیل کننده ی توحید است. اگر کار سرپرستی و رهبری عادلانه و آگاهانه در جامعه ی اسلامی حل نشود یگانه پرستی استقرار نخواهد یافت و باز هم طاغوت ها به جای خدا می نشینند و حکمرانی خواهند کرد.

بدین ترتیب امام محبت و دوستی را نسبت به آل علی (ع) جهت دار کرد شیعه ناشی از دوستی علی (ع) را شیعه اعتقادی اصیل کند.

امام رضا(ع) در مرو و مسئله ی ولایت عهدی

کاروان امام (ع) و همراهان سرانجام در روز دهم شوال سال ۲۰۲ هجری قمری وارد مرو شدند. هنگامی که امام رضا (ع) وارد مرو شدند مأمون و وزیرش فضل بن سهل و گروه کثیری از بزرگان آل عباس و علویان تا چند فرسنگی به استقبال حضرت رفتند. مأمون در تعظیم و تکریم ایشان بسیار کوشیدند و حضرت را در خانه ای جداگانه وارد کردند و بسیار به آن حضرت احترام نمود. مأمون شخصی را به خدمت امام فرستاد و گفت: اراده کرده ام از خلافت کناره گیری کنم و آن را به شما تفویض کنم. (محمدی اشتهاردی. سوگنامه آل محمد(ص). ص ۱۱۶ ۱۱۵) امام از پذیرفتن خلافت امتناع نمود و فرمود: مرا از این کار معاف دار. مأمون بر این امر اصرار نمود و گفت: اکنون که خلافت را نمی پذیری، به ناچار باید ولیعهدی مرا بپذیری. حضرت به سختی از این کار خوداری فرمود...

وقتی امام امتناع خود را بیان فرمود مأمون طی پاسخی تهدید آمیز گفت: همانا عمر بن خطاب خلافت را به طور مشورت، میان شش نفر قرار داد که یکی از آنها جد تو امیر مومنان علی (ع) بود و شرط کرد هر کس با آنان مخالفت کند گردنش را بزنند و شما به ناچار باید خواسته ی مرا بپذیری. من راهی جز این ندارم.

۱) این دو نفر عبارتند از: ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی، که به هر کدام از این دو (حافظ) می گفتند، و این اصطلاح بر کسی اطلاق می شد که لااقل یکصد هزار حدیث را با سند آن از حفظ باشد

آنگاه حضرت رضا (ع) فرمود: من ولیعهدی را می پذیرم مشروط بر این که در هیچ کاری از امور مربوط به قضاء، فتوی، عزل و نصب شرکت و دخالتی نداشته باشم. در حقیقت امام هشتم (ع) ولایت عهدی را نپذیرفت و تنها از روی ناچاری به نام آن، بی آنکه در امور دخالت کند اکتفا شد. (مرتضی طاهری. امام (ع) یگانه ی دوران. ص ۳۷)

از دیگر کارهای مأمون به دنبال جریان ولایت عهدی آن حضرت این بود که دخترش را به عقد محمد بن موسی (ع) در آورد. همچنین مأمون دستور داد به نام آن حضرت سکه بزنند و در تمام شهر ها به ولایت عهدی امام (ع) خطبه خوانده شود.

نتایج و آثار ولایت عهدی امام (ع)

در دستگاه مأمون از یک طرف حکام و فرمانروایان جاه طلب که ثروت های زیادی اندوخته بودند و از طرف دیگر اشخاصی که داعیه هایی در زمینه ی علوم و کمالات داشتند و موقعیت هایی را برای خود کسب کرده بودند. مانند یحیی بن اکثم ها که شاهد مباحثات علمی امام با سایر مذاهب بودند، احساس حقارت می کرد. ایشان از نتایج ولایتعهدی بسیار نگران بودند. حضرت رضا (ع) همان روشی را داشتند که جد بزرگوارش علی (ع) در دوره ی خلافت داشتند. مردم هنگامی که شکوه معنوی امام را می دیدند غرق در عظمت او می شدند و مأمون با اطرافیان او پیش از پیش منزوی می شدند از باب نمونه یکی از آن حوادث را بیان می کنیم:

اقامه نماز عید:

در یکی از اعیاد اسلامی مانند عید فطر یا عید قربان، مامون برای امام پیام فرستاد که امامت نماز عید را بپذیرد و نماز را برگزار فرماید. امام پاسخ داد: تو شرایطی که میان من و توست می دانی، مرا از اقامه ی نماز معذور دار. مامون گفت: منظورم از این کار آنست که مردم مطمئن شوند و نیز فضیلت تو را بشناسند

فرستاده چند بار میان مامون و امام رفت و آمد کرد، و چون مامون بسیار اصرار ورزید امام پاسخ داد: بیشتر دوست دارم مرا از این کار معاف داری، ولی اگر نمی پذیری و ناچار باید این کار را انجام دهم، من برای اقامه ی نماز عید مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام بیرون خواهم آمد. مامون پذیرفت و گفت: هر طور مایل هستی بیرون بیایی، و دستور داد فرماندهان و درباریان و عموم مردم بامداد عید جلوی خانه ی امام حاضر شوند. بامداد عید پیش از طلوع آفتاب کوجه ها و راهها از مردم مشتاق پر شد و حتی زنان و کودکان هم آمده بودند و بیرون آمدن امام را انتظار می کشیدند. فرماندهان به همراه سپاهیان، سوار بر مرکبهای خود جلوی منزل امام ایستاده بودند، آفتاب سر زد، امام غسل کرد و لباس پوشید و عمامه یی سپید که از پنبه بافته شده بود بر سر نهاد، و یک سر عمامه را بر سینه و سر دیگر را از پس پشت بر کتف افکند، خود را معطر ساخت و عصا در دست گرفت، و به همراهان خویش فرمود: آنچه انجام می دهم انجام دهید. آنگاه پای برهنه در حالیکه شلوار و نیز دامن لباس را تا نیمه ساق پا بالا آورده بود. به راه افتادند، پس از چند گام سر به سوی آسمان بلند کرد و تکبیر گفت، همراهانش به تکبیر او تکبیر گفتند... امام به در سرای رسید و ایستاد. فرماندهان و سپاهیان چون امام را چنان دیدند از مرکبها بر زمین جستند و پاپوشها از پای در آوردند و پا برهنه بر خاک ایستادند.

امام بر در سرای تکبیر گفت و انبوه مردم با او تکبیر گفتند، صحنه چنان شور و عظمتی داشت که گویی آسمان و زمین با او تکبیر می گویند، شهر مرو را سراسر گریه و فریاد فرا گرفت. «فضل بن سهل» چون اوضاع را چنین دید به مامون خبر برد و گفت: ای امیر! اگر «رضا» بدینگونه به مصلا ی نماز برسد فتنه و آشوب می شود و ما همه بر جان خویش بیمناکیم، به او پیام بفرست که باز گردد. مامون به امام پیام داد: ما شما را به زحمت انداختیم و دوست نداریم به شما زحمت و رنجی برسد، شما باز گردید و با مردم همان کسی که قبلا نماز می خواند نماز را برگزار نماید. امام دستور داد کفش او را بیاورند، و پوشید و سوار شد و به خانه بازگشت. و مردم بر نفاق و عوامفریبی مامون پی بردند و دریافتند آنچه در مورد امام ابراز می دارد تظاهر است، و هدفی جز رسیدن به اغراض سیاسی خود ندارد...

شهادت امام

سر انجام مامون تصمیم به قتل امام گرفت، زیرا دریافته بود که به هیچ وجه نمی تواند امام را آلت دست خویش قرار دهد. عظمت امام و توجه جامعه نسبت به آن گرامی نیز روز افزون بود، و با تمام کوششهای مامون که مایل بود بر شخصیت اجتماعی امام لطمه یی وارد سازد، شخصیت و احترام امام روز به روز اوج بیشتری می گرفت، و مامون می دانست هر چه وقت بگذرد حقانیت امام و تزویر مامون آشکار تر می شود، و از سوی دیگر عباسیان و طرفداران آنان

از عمل مامون در واگذاری ولیعهدی خود به امام، ناراضی بودند و حتی به عنوان مخالفت در بغداد با «ابراهیم بن مهدی عباسی» بیعت کردند، و بدین ترتیب حکومت مامون از جهات مختلف در خطر قرار گرفته بود. لذا پنهانی در صدد نابودی امام بر آمد و او را مسموم ساخت تا هم از امام خلاصی یابد و هم بنی عباس و طرفدارانشان را به سوی خود جلب کند، و پس از شهادت آن گرامی به بنی عباس نوشت: شما انتقاد می کردید که چرا مقام ولایتعهدی را به علی بن موسی الرضا واگذاشته ام، آگاه باشید که او در گذشت، پس به اطاعت من در آید.

مامون می کوشید طرفداران و پیروان امام رضا علیه السلام از شهادت امام مطلع نشوند، و با نظاهر و عوام فریبی می خواست نیت خود را پنهان سازد و وانمود کند که امام به مرگ طبیعی در گذشته است، اما حقیقت پنهان نماند و یاران ویژه ی امام و وابستگان از ماجرا با خبر شدند. احمد بن انصاری گفت: از اباصلت هروی پرسیدم که مامون چگونه راضی به کشتن امام رضا (ع) شد در حالی که به او احترام می گذاشت و او را ولیعهد خود قرار داد. گفت: مامون او را گرامی می داشت و به او محبت می ورزید و چون مقام و موقعیتش را می دانست او را ولی عهد خود قرار داد تا مردم بینند که علاقه مند به دنیا است و از مقامش در نزد آنها کاسته شود. ولی تمام این کارها بیشتر موجب علاقه و ارادت مردم به ایشان می شد. به همین جهت دانشمندان و متکلمین را از اطراف جمع می کرد تا شاید بتواند در مناظره بر او پیروز شود و مقامش در نزد علما کم شود. هر یک از دانشمندان که با آن حضرت بحث و مناظره می کردند مغلوب می شدند و دلیل وی را نمی پذیرفتند. مردم می گفتند به خدا این شخص ((امام رضا)) شایسته خلافت است نه مامون. جاسوس ها نیز این سخنان را به او می رساندند و ناراحت می شد و به آن حضرت رشک می برد. حضرت رضا نیز در مورد حق گوئی از مامون باکی نداشت. بیشتر اوقات جواب هایی می داد که خوشی نمی آمد و خشمگین می شد و کینه ی او را به دل می گرفت ولی اظهار نمی کرد. وقتی دیگر از مبارزه با آن حضرت ناتوان و عاجز شد او را مسموم کرد.

شهادت امام در روایات

۱) از حضرت صادق (ع) روایت شده که رسول خدا (ص) فرمودند که: پاره ای از تن من در خراسان مدفون خواهد شد. هر مومنی که او را زیارت کند، البته که بهشت بر او واجب شود و بدنش بر آتش جهنم حرام گردد.

۲) جعفر بن محمد نوافلی روایت کرده است که گفت: در خراسان به خدمت آن امام مومنان رسیدم. فرمود که من در این راهی که می روم بر نخواهم گشت، و در شهر طوس و در پهلوی هارون مدفون خواهم شد و فرزندم در بغداد در پهلوی معصوم دفن خواهد شد

۳) از حضرت علی (ع) منقول است که فرمودند: مردی از فرزندان من در زمین خراسان به زهر سم وعدوان شهید خواهد شد که نام او مفاق نام من باشد و نام پدرش موافق موسی بن عمران باشد. هر که او را در غربت زیارت کند حق تعالی گناهان گذشته و آینده ی او را بیامرزد اگر چه به عدد ستاره های آسمان و قطره های باران و برگ درختان باشد.

۴) ابو بصیر (۱) از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: ای جابر از آن لوح که در دست مادرم فاطمه (س) دیدی برایم سخن بگو. گفت: برای تبریک ولادت حسین بن علی (ع) به حضور مادرت فاطمه (س) شرفیاب شدم. در دست وی لوح سبزی دیدم که گویی از زمره بود. در باره ی آن لوح از فاطمه (س) سوال کردم. در پاسخ به من فرمودند: هدیه ی خداوندی است به پدرم، که در آن نام پدرم، همسرم، فرزندانم و امامان نسل من آمده است. پدرم نیز آن را به من داده است تا مرا مژده بخشد. در بخشی از همین لوح که به امام هشتم (ع) مربوط است چنین آمده است که او را عفریتی خود خواه و قدرت طلب خواهد گشت.

۱) احمد بن محمد ابی نصر برنطی از راریان بزرگ و محدثان عالی قدر و مورد وثوق است. وی از اصحاب امام کاظم. امام رضا و امام جواد علیهم السلام به شمار آمده. نخست مذهب واقفیان را داشته، سپس با دیدن معجزاتی از امام رضا (ع) که بر صحت امامت آن دلالت داشته از مذهب منحرفش دست کشید و به امامت آن حضرت و فرزندانش معتقد گشت و مورد عنایت خاص و مرتبه ی والا شد.

خورشید بی پایان

آیا غروب خورشید حکایت از پایان همیشگی آن است؟ و یا اینکه در پس غروب آن میلادهای مکرری انتظارش را می کشد؟ باید گفت در منطق فرمانروایان مستبد تاریخ، پاسخ سؤال اول مثبت است، آنان فکر می کنند که اگر بر چهره درخشانی پرده کشند، برای همیشه پوشیده می ماند، غافل از اینکه خودشان نابود می شوند، و تاریخ جز ننگ و نفرین برایشان چیزی دیگر یاد نمی کند، و در هر صبحگاه میلاد پر نور خورشید تجدید می یابد. مأمون عباسی برای اهداف شومی که در سر داشت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را از مدینه به خراسان جلب کرده و آن حضرت را مجبور به اقامت نزد خود و قبول ولایت عهدیش نمود، چنین می اندیشید که با قتل آن حضرت و غروب آن خورشید نورافروز، نام آن حضرت را می تواند از دلها خارج ساخته، و یاد او را برای همیشه پایان بدهد.

او که جز به بقای دولت و حکومتش به چیزی نمی اندیشید و حاضر بود در این راه زندانها بسازد، هتک حرمت کند، شکنجه بدهد، مؤمنین را به زیر ضربات شلاق بیندازد، اموال مردم را مصادره کند، علما و دانشمندان را خانه نشین و تحت نظر قرار بدهد، تهمت به بیگناهان ببندد، و به طور کلی به نام اسلام و جانشینی پیامبر اسلام (ص)، اسلام را به نابودی بکشد و بدنام کند، روزی جشن ولایت عهدی امام رضا (ع) بپا داشته و دستور می دهد تا بنی عباسی لباسهای سیاه را در آورده و لباس سبز بپوشند، و درهم و دینار به نام آن حضرت سکه می زند، و دستور می دهد تا نام شریفش را به عنوان ولایت عهد با القاب و مدح و ثنا بر منابر بیاورند، و روزی هم تصمیم به قتل آن امام معصوم گرفته، و با انگور و یا آب انار زهر آلود مسمومش می کند، و به طرز دلخراشی به شهادتش می رساند، و بعد برای تظاهر در برابر مردم و فریب ساده لوحان با چشمهای پر از اشک گریه سر می دهد، یقه چاک می زند شال عزا بگردن می نهد و مجلس عزا به پا می دارد و جالب توجه این است که با حالت تأسف و زاری کنار نعش مقدس امام رضا (ع) ایستاده و عرضه داشت: ای سرور من بخدا سوگند نمی دانم کدامیک از دو مصیبت بر من سنگین تر است، آیا از دست دادن و فراق تو، و یا تهمت مردم به من که قاتل تو هستم؟

سرانجام پس از شهادت حضرت رضا (ع) مأمون عباسی در همان سال عازم بغداد شده، و آنجا را مرکز خود قرار داد، و از طرفی چون در اثر معاشرت خود با امام رضا (ع) علویان و شیعیان را شناخته بود، آنان را در همه جا تحت تعقیب قرار داده، و پیوسته به قتل می‌رسانید، و لذا مشاهده می‌شود که معمولاً در شهرهای ایران و حتی افغانستان، در دامنه کوهها، در وسط جنگلها و نقاط دور دست، آرامگاه امامزادگان دیده می‌شود، آنان یا به دست مأمورین عباسی به شهادت رسیده، و یا غریبانه در آن نقاط دور از وطنشان جان سپرده‌اند.

آری این چنین است که خورشید امامت و ولایت هرگز غروب نخواهد کرد

در دوران خلافت مأمون عباسی آشفتنگی‌های سیاسی و امنیتی آن چنان بالا گرفته بود که مأمون را به شدت نگران ساخت. زیرا پی آمدهای کشته شدن امین و شورش‌های پی‌درپی گروه‌های مختلف، فساد و غارت اموال مسلمانان توسط گروهی وابسته به عباسیان و ظلم و فشار بیش از حد بر قاطبه مردم، پیوسته به جو پراشتهاب دامن می‌زد.

بدین جهت مأمون مدت‌ها در پی چاره‌جویی و گشودن گره کار بود تا به این نتیجه رسید که برای مسلط شدن بر اوضاع کشور و خواباندن بسیاری از فتنه‌ها و شورش‌ها، از چهره پاک و مقدس امام رضا علیه السلام آن هم به طرز ماهرانه‌ای استفاده کند. با دعوت کردن از امام و جلب او به مرو مساله خلافت و ولایتعهدی را به آن حضرت پیشنهاد نمود.

از این روی عده‌ای را به مدینه فرستاد و از امام دعوت رسمی به عمل آورد. اما حضرت چون می‌دانست که مأمون در پی تحقق اهداف خود است دعوت او را رد کرد و به هیچ وجه حاضر به رفتن نشد اما با اصرار و پافشاری نمایندگان اعزامی مأمون، حضرت از روی ناچاری و اکراه مدینه را به قصد مرو ترک کرد.

مأمون از همان ابتدا به ویژه پس از تحمیل ولایتعهدی با امام دوگانه برخورد می‌کرد. در این جا اگرچه برخی آگاهانه یا از روی ناآگاهی به طرفداری از حکومت بنی‌عباس و مأمون می‌خواهند وی را فردی مخلص و مؤمن و معتقد به امام علیه السلام معرفی کنند و مساله پیشنهاد و واگذاری ولایتعهدی را به علی بن موسی الرضا علیهما السلام نشانه ایمان و ارادتش بدانند اما غافل از آن که این حرکت مرموزانه و خائنانانه نه تنها به امام علیه السلام خدمت نبود، بلکه با تحقق بخشی از اهداف شوم خود، زمینه شهادت آن حضرت را نیز فراهم ساخت.

دلیل این مدعا همان برخوردهای دوگانه‌اش بود که پس از این جریان از خود نشان داد و در تاریخ به گوشه‌هایی از آن اشاره شده است. و ما نیز در این نوشتار کوتاه دوازده مورد از همان برخوردها را جمع‌آوری کرده، تقدیم شیفتگان امام علیه السلام می‌نماییم. به این امید که گامی در جهت تبیین مظلومیت امام رضا علیه السلام و شناساندن چهره مأمون باشد.

۱- جلب دانشمندان جهت مغلوب کردن امام علیه السلام

از جمله اقدامات مامون پس از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام این بود که علما، دانشمندان، رؤسای مذهبی یهود، نصاری، صابئه، اصحاب زردشت، نسطاس رومی(۱) و دیگران را جمع کرد تا با مطرح کردن سؤالات کلامی و اعتقادی امام را مغلوب ساخته و به خیال خود حضرت را در جمع علما و دانشمندان رسوا کند.

شیخ صدوق(ره) از احمد بن علی روایت کرده که گفت: «از ابوالصلت هروی پرسیدم که چگونه مامون با آن اکرام و محبتی که نسبت به امام اظهار می کرد و او را ولیعهد خود گردانیده بود، راضی به قتل امام شد؟ ابوالصلت گفت: مامون بدین جهت این محبت ها را می نمود و ولایتعهدی را واگذار کرد تا مردم تصور کنند که امام به دنیا رغبت پیدا کرده و محبتش در قلوب مردم کم شود، اما چون دید که این کار باعث ارادت و اخلاص مردم شده، علمای تمام فرق را از یهود، نصاری، مجوس، صابئان، براهمه، ملحدان، دهریان و علمای تمام ملل و ادیان را جمع کرده که با آن حضرت مباحثه و مناظره نمایند. شاید که بر او غالب گشته و در آن حضرت عجز و نقصی ظاهر شود و به این سبب اعتقاد مردم نسبت به امام سست شود و این نقشه و تدبیر نیز بر خلاف مقصود او نتیجه داد و تمام آن ها شکست خورده و به فضیلت آن حضرت اقرار و اعتراف کردند.(۲)

۲- برهم زدن مجلس امام و طرد مردم

دومین برخورد زشت مامون که پس از ولایتعهدی نسبت به امام رضا علیه السلام انجام داد، مساله برهم زدن جلسات علمی آن حضرت بود. زیرا هنگامی که از شکست خوردن امام در جلسات دانشمندان مایوس گردید و مشاهده کرد که هر لحظه شخصیت نهفته امام علیه السلام برای دوست و دشمن آشکار می شود، سخت به وحشت افتاد. در یک مورد خود اقدام به برهم زدن جلسه مباحثات علمی امام علیه السلام کرد و در مورد دوم به محمد بن عمرو طوسی دستور داد تا مردم را از حضور امام طرد کرده و جلسه را به هم بزند.

ابن شهر آشوب از طبری نقل می کند: «از عده ای دعوت شد تا در حضور مامون با امام رضا علیه السلام درباره امامت بحث و گفت و گو کنند. پس از دریافت اجازه، یحیی بن ضحاک سمرقندی را برگزیده و به محضر امام علیه السلام فرستادند. حضرت فرمود: ای یحیی! پرس. یحیی گفت: ای فرزند رسول خدا! تو پرس که مایه شرف و سربلندی من شود. حضرت فرمود: ای یحیی! چه می گویی درباره مردی که ادعای راستی برای خود کرده و راستگویان را تکذیب نموده است، آیا یک چنین فردی در دینش صادق و محق است یا دروغ گو است؟ یحیی یک ساعت سر در گریبان برده، هر چه فکر کرد، نتوانست جوابی بدهد. مامون گفت: ای یحیی! جواب بده. یحیی پاسخ داد: وی حجت را از دستم گرفته است و هیچ گونه پاسخی ندارم.

مامون به امام گفت: این چه مساله ای است که یحیی اقرار به عجز کرده است؟

امام فرمود: اگر یحیی گمان دارد که بر آن شخص لازم است که راستگویان را تصدیق کند پس بر چنین کسی که علیه خودش شهادت عجز و ناتوانی داده، امامتی نخواهد بود که سر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید: من

سرپرستی شما را به عهده گرفتیم، در حالی که بهتر از شما نیستیم، در حالی که امیر از رعیت بهتر است. و همچنین اگر یحیی گمان برد که او صادقین و راستگویان را تصدیق کرده پس امامتی برای اقرار کننده علیه خودش نخواهد بود که بر فراز منبر بگوید: در وجود من شیطانی هست که مرا پیوسته در معرض کار اشتباه و خلاف قرار می‌دهد، در حالی که در امام، شیطان وجود ندارد. اگر یحیی گمان کند که وی راستگویان را تصدیق کرده، باز هم برای آن فرد امامتی ثابت نخواهد شد. زیرا وقتی که دوستش درباره‌اش اقرار کرده که امامت ابوبکر کاری برخلاف مصالح امت بوده که خداوند همگان را از شرش حفظ کرد و هر که شبیه آن را انجام دهد، او را بکشید، زمینه امامت برای او ثابت نمی‌باشد. این جا بود که مامون از روی خشم و عصبانیت بر سر حاضران فریاد کشید که همگان از ترس و وحشت مجلس را ترک گفته و متفرق شدند. (۳)

۳- سکوت مامون در برابر اهانت به امام

از دیگر برخوردهای ریاکارانه مامون نسبت به امام رضا علیه السلام پس از ولایتعهدی این بود که اگر کسی به امام اهانت می‌کرد، نه تنها پرخاشگر را مورد تنبیه قرار نمی‌داد، بلکه با سکوت خود او را تشویق به اهانت بیشتری می‌کرد. علی بن محمد بن سیار از پدرانش نقل کرده: «وقتی که بیعت گرفتن برای امام رضا علیه السلام تمام شد، باران کم شد. مردم کمی باران را در اثر این ولایت عهدی پنداشتند. مامون از امام خواست تا نماز استسقاء بخواند. حضرت در پاسخ فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که می‌فرمود فرزندم تا روز دوشنبه صبر کن و آن گاه جهت نماز استسقاء به بیابان بیرون شو که خداوند برای آن‌ها باران خواهد فرستاد و به مردم هم اطلاع ده تا بیشتر از فضل و عظمت و جایگاهت نزد خداوند با خبر شوند.

پس حضرت روز دوشنبه از خانه خارج گشت و پس از نماز و دعا از خدای خواستند که باران رحمت را بر مردم فرو فرستد اما تا موقع رفتن به خانه‌هایشان بارش نکند و از منبر پائین آمد و به خانه برگشت. همین که مردم به خانه‌های خود رسیدند، بارش باران شروع شد. از این که آثار کرامت و عظمت امام را می‌دیدند، بسیار خوشحال شده بودند.

پس از این جریان، امام بر مامون وارد شد، شخصی به نام «حمید بن مهران» زبان بدگویی گشوده و به ساحت مقدس امام رضا علیه السلام اهانت کرد و گفت: «تو از حد خود تجاوز کرده و مردم را فریب دادی. اگر راست می‌گویی، از این دو صورت شیری که بر مسند مامون نقش بسته بخواب تا مرا بگیرند. حضرت در خشم شده و فریاد زد، این مرد فاجر را بگیرد و او را بدرید و چیزی از آثارش نگه ندارید. یک مرتبه این دو صورت شیر به دعای امام علیه السلام به دو شیر درنده تبدیل گشته، حمید را گرفته، پاره پاره کردند و خوردند. این جا بود که مامون از ترس و وحشت از هوش رفت و پس از آن که به وسیله گلاب وی را به هوش آوردند، آن دو شیر (به زبان اشاره) از امام پرسیدند که درباره مامون چه دستوری می‌دهید؟ آیا او را هم به صاحبش ملحق کنیم؟ حضرت فرمود: خیر، به سر جای خود برگشته و همان گونه که بودید باشید. (۴)

۴- اهانت مامون به شخص امام رضا علیه السلام

مامون در آن روزها با فراتر نهاده و از این که می‌دید موفقیت امام علیه السلام بیشتر می‌شود و با برگزاری جلسات، عظمت علمی‌اش آشکارتر می‌شود، در یکی از روزها پس از به هم زدن جلسه علمی امام او را احضار کرده و با کمال خشم و عصبانیت به آن حضرت توهین می‌کند. ابوالصلت هروی می‌گوید: «به مامون خبر دادند که ابوالحسن الرضا علیه السلام مجالس کلام و عقاید برگزار کرده و مردم شیفته دانش او شده‌اند. مامون بلافاصله به محمد بن عمرو طوسی (حاجب خویش) دستور می‌دهد که مردم را از حضورش طرد نموده و بیرون کند. سپس امام رضا علیه السلام را احضار کرده و وقتی که نگاهش به امام می‌افتد، به آن حضرت اهانت می‌کند. حضرت با دیدن این منظره به خشم آمده و از نزد او بیرون می‌رود.» (۵)

۵- کتمان فضائل امام هشتم علیه السلام:

هنگامی که رجاء بن ابی الضحاک (همسفر امام از مدینه تا مرو) بر مامون وارد می‌شود، وی از او درباره حالات امام رضا علیه السلام در بین راه می‌پرسد. رجاء هر آنچه که دیده بود، از زهد، تقوا، پارسایی، آیات، کرامات و معجزات، همه را بازگو کرد. مامون در پاسخ به رجاء گفت: «آری، ای ابن ابی الضحاک! حقیقت همین است که تو می‌گویی. او بهترین، عالم‌ترین و زاهدترین فرد روی کره زمین است اما آنچه را که دیدی، به کسی اطلاع نده تا فضلش بر کسی ظاهر نشود، مگر از زبان من.» (۶) نکته مهم این جا است که مامون به بهانه این که فقط بر زبان من این‌ها ظاهر شود از پخش آنچه را که رجاء دیده بود، به شدت جلوگیری کرده بود و خود او نیز آن‌ها را برای کسی نگفت، مگر در موارد بسیار محدود آن هم از روی ناچاری، به گونه‌ای که اگر ممکن بود، همان‌ها را نیز بر زبان نمی‌آورد.

۶- پخش شایعات دروغ علیه امام علیه السلام:

تمام تلاش دستگاه حاکم بر این بود که به هر شکل ممکن شخصیت امام رضا علیه السلام را در نظر مردم پایین آورد و علاوه بر سرپوش گذاردن بر محاسن اخلاقی و مراتب علمی حضرت به شایعاتی دروغین علیه او در جامعه پیردازند تا بدین وسیله امام علیه السلام را ترور شخصیت کرده باشند.

اینک نظر شما را به سه نمونه جلب می‌کنیم که بیانگر تلاش پی‌گیر و مستمر آن‌ها در این راستا است:

۱- روزی ابوالصلت هروی از امام پرسید: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! این سخن چیست که مردم آن را از شما نقل می‌کنند؟ حضرت فرمود: مثلاً چه می‌گویند؟»

گفت: می‌گویند که شما ادعا می‌کنید که مردم بندگان شما هستند. امام فرمود: ای عبدالسلام اگر همه مردم بندگان ما باشند، چنان که می‌گویند، پس ما این غلامان را به چه کسی بفروشیم؟ گوید: عرض کردم، راست گفتمی ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله.»

۲- حضرت ابتدا به اسحاق بن عیسی عباسی می‌فرماید: «به من خبر رسیده است که مردم می‌گویند: ما گمان می‌کنیم که مردم بندگان و غلامان ما هستند. نه به حق آن خویشی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارم، چنین چیزی را هرگز نگفته‌ام و نه از پدرانم چنین چیزی را شنیده‌ام و نه از یکی از اجدادم چنین چیزی به من گزارش رسیده است.» (۷)

۳- همچنین هشام بن ابراهیم عباسی که فضل بن سهل او را به عنوان مراقب امام علیه السلام قرار داده تا بر حضرت علیه السلام سخت‌گیری کند، از طرف امام رضا علیه السلام به دروغ پخش کرده بود که آن حضرت ساز و آواز را برای او حلال کرده است و هنگامی که از امام رضا علیه السلام در این باره پرسیده شد، در پاسخ فرمود: «این زندیق دروغ گفته است.» (۸)

حال سؤال ما این است که چرا از این شایعات پیش از آمدن امام رضا علیه السلام به مرو خبری نبود و اگر شایعه افکنی دستگاه بنی‌عباس نبود، مردم از کجا چنین سخنان پوچ را می‌دانستند؟

۷- برهم زدن نماز عید پیشنهادی خود

با این که امام علیه السلام شرط کرده بود که در هیچ کاری دخالت نکند، مامون از امام رضا علیه السلام خواست که نماز عید را برگزار کند و بار دین پیشنهاد از سوی امام، مامون با پافشاری و اصرار زیاد، امام علیه السلام را آماده خواندن نماز عید کرد.

حضرت فرمود: من به روش و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عید را می‌خوانم، آن‌گاه با پای پیاده همراه با تکبیر، نمازگزاران را به طرف محل برگزاری نماز عید حرکت داد. این برنامه رعب و وحشتی عجیب در دل عباسیان به ویژه مامون عباسی به وجود آورد. از این رو پیش از آن که امام علیه السلام به محل برگزاری نماز برسد، مامون پیام فرستاد که به خانه بازگردد. (۹)

۸- درخواست اقامت در عراق

چون ماندن امام رضا علیه السلام در مرکز خلافت برای مامون مشکلاتی به وجود آورده بود، نمی‌دانست که چگونه از امام رهایی یابد و مشکلات گذشته پیش نیاید. بدین وسیله به این فکر افتاد تا از امام درخواست رفتن به عراق نموده و در آن‌جا آن حضرت را وادار به اقامت اجباری کند.

محمد بن عبدالله افضی گوید: بر مامون داخل شدم. پس او مرا بسیار به خود نزدیک گردانده و احترامم کرد. سپس گفت: خدای رحمت کند ابوالحسن الرضا علیه السلام را. چه قدر عالم بوده است! روزی مرا از یک امر بسیار عجیبی باخبر ساخت، چرا که پس از پایان پذیرفتن بیعت مردم با وی برای ولایتعهدی، شبی ضمن گفت‌وگو با او به وی گفتم: فدایت شوم! چنین می‌بینم که تو به عراق بروی و من در خراسان خلیفه و نماینده تو باشم. حضرت لبخندی زده فرمود: به جانم قسم چنین کاری نخواهم کرد. زیرا در این سرزمین برای ما مسکنی هست که هرگز از این جا بیرون

نخواهم رفت تا مرگ من فرا رسد و از همین جا به سوی محشر خواهم رفت. به او عرض کردم: چه کسی این را به تو گفته است؟ در پاسخ گفت: آگاهی من نسبت به جایگاهم همانند علم و آگاهی من است به جایگاه تو. عرض کردم: جایگاه من کجاست؟ فرمود: بین من و تو فاصله مکانی بسیاری خواهد بود. من در مشرق می‌میرم و تو در مغرب خواهی مرد. پس هر چه تلاش کردم که او را به خلافت تطمیع کنم، او نپذیرفت. (۱۰)

۹- ترور نافرجام امام علیه السلام

مامون عباسی حتی یک لحظه از فکر و خیال امام رضا علیه السلام بیرون نمی‌رفت و هر بار که نقشه می‌کشید، همچنان بی‌نتیجه می‌ماند و نقش بر آب می‌شد، تا شبی عده‌ای از غلامان حلقه به گوش را طلیید و از آن‌ها خواست تا به منزل بروند و با هجوم یکباره خود، با شمشیر، امام علیه السلام را از پای در آورند.

هرثمه بن اعین در حدیث مفصلی از صبیح دیلمی نقل کرده که: «مامون مرا به همراه سی نفر از غلامان مورد اعتماد خود، شبانه به خانه امام رضا علیه السلام جهت قتل آن حضرت فرستاد و طبق دستور مامون غلامان وارد عمل شده و در یک لحظه این سی نفر آن قدر بر بدن امام علیه السلام شمشیر زدند که یقین به کشته شدن وی نموده و روز بعد به همراه مامون جهت تشییع و خاکسپاری حضرت به طرف خانه امام رضا علیه السلام رهسپار شدیم اما برخلاف انتظار دیدیم که حضرت در محراب عبادت به نماز مشغول است.

صبیح گوید: به دستور مامون جهت تحقیق خدمت آن حضرت رسیدم. تا پای خود را برپاشنه درب گذاردم، حضرت فرمود: ای صبیح! عرض کردم: لبیک یا مولای! در دم به روی زمین خوردم. حضرت فرمود: خدای تو را رحمت کند: **یریدون لیطفؤوا نورالله بافواهم والله متم نوره ولو کره الکافرون**. (۱۱)

۱۰- تبعید و زندانی نمودن امام در سرخس

علامه مجلسی از عیون اخبار الرضا علیه السلام به سند خود از هروی نقل می‌کند: «روزی در سرخس به در خانه‌ای که امام در آن زندانی بود رفتیم. در آن را بسته دیدم. پس از زندانبان اجازه ورود و ملاقات خواستم. او گفت در حال حاضر نمی‌توانید با او ملاقات کنید. عرض کردم به چه جهت؟ گفت: بسا می‌شود که در شب و روز هزار رکعت نماز می‌گذارد، فقط سه نوبت در شبانه روز از نماز فارغ می‌شود. یک مرتبه در وسط روز و یک مرتبه پیش از ظهر و مرتبه سوم وقتی که آفتاب به زردی می‌گراید و او در این سه نوبت گرچه به نماز نمی‌پردازد، در محل نماز خود نشسته و با خدای خود مناجات می‌کند.» (۱۲)

۱۱- نقشه کشتن امام در حمام:

بار دیگر مامون عباسی برای رهایی از امام علیه السلام به تلاش دیگری دست می‌زند.

اما این بار نیز همانند گذشته با هوشیاری امام رضا علیه السلام تیرش به سنگ می‌خورد. او می‌خواست امام علیه السلام را در حمام به قتل برساند. آن هم با یک نقشه از پیش طراحی شده. نقل کرده‌اند که وی طی نامه‌ای از امام

رضا علیه السلام در خواست کرده بود تا به حمام رفته و حجامت کند. حضرت به هیچ وجه حاضر نشد در آن وقتی که او گفته بود، به حمام برود و با این که مامون پافشاری زیاد می کرد، همچنان حضرت از رفتن خودداری ورزید تا این که همان روز فضل بن سهل معروف به ذوالریاستین توسط عده‌ای به وسیله شمشیر در حمام کشته شد. به دنبال این ماجرا عده‌ای از سپاهیان و از فرماندهان به در خانه مامون رفته و می گفتند مامون او را کشته است. (۱۳)

۱۲- به شهادت رساندن امام رضا علیه السلام

فشار بیش از حد عباسی ها و به ویژه فضل بن سهل و حسن بن سهل بر مامون وی را بر آن داشت تا تصمیم به کشتن امام بگیرد. سرانجام در آخر ماه صفر دویست و سه هجری (۱۴) آن حضرت را به وسیله انگور یا انار (۱۵) زهر آکین به شهادت رساند.

فضائل زیارت امام رضا (ع)

در سخنان امامان معصوم (ع) برای زیارت امام علی بن موسی الرضا (ع) ، ثواب زیادی نقل شده است، مانند حدیث های زیر:

امام جواد (ع) فرمود: «هر که قبر پدرم را [با معرفت] زیارت کند ، خداوند تمام گناهایش را می بخشد و بهشت از آن اوست».

امام صادق (ع) فرمود: «هر کس امام رضا (ع) را زیارت کند ، گویا رسول خدا را زیارت کرده است».

امام جواد (ع) فرمود: «برای کسی که به زیارت پدرم برود، بهشت را ضمانت می کنم».

امام رضا (ع) فرمود: « هر کس به زیارت من بیاید، روز قیامت در سه مرحله (میزان ، صراط و هنگام دریافت نامه اعمال) او را نجات می دهم».

عبدالسلام هروی از حضرت رضا (ع) نقل می کند که فرمود: « به زودی توس محل آمد و شد شیعیان و زائرانم می شود. بدان ، هر کس مرا در توس که دور از وطنم (مدینه) قرار دارد ، زیارت کند ، روز قیامت با من است و هم رقبه من ، در حالی که گناهایش آمرزیده شده است».

از امام علی النقی (ع) روایت شده است : هر که را نزد خدا حاجتی باشد ، زیارت کند، قبر جدم حضرت امام رضا (ع) را در شهر توس در حالی که غسل کرده باشد و در بالای سر آن حضرت دو رکعت نماز گزارد و در قنوت نماز حاجت خود را بطلبد ، پس به راستی که مستجاب می شود ، مگر آنکه از برای گناهی یا قطع رحمی در خواست کند. به درستی که موضع قبر آن حضرت ، بقعه ای است از بقعه های بهشت.

ایام زیارت

زیارت امام رضا (ع) در همه ایام مطلوب و پسندیده است ، لکن در ماه رجب و بیست و سوم و بیست و پنجم ماه ذی القعدة و ششم ماه رمضان و نیز روز ولادت و شهادت آن حضرت (یعنی یازدهم ذی القعدة و آخر ماه صفر) فضیلت بسیار دارد. هر گاه خواستی به زیارت روی ، غسل زیارت کن ، با وضو باش ، پاکیزه ترین لباس را بپوش ، به آرامی و با وقار قدم بردار و دلت به یاد خدا و متوجه به امام معصوم باشد.

آداب زیارت

۱- معرفت و شناخت امام(ع)

کسی که بر چشمه آبی وارد می شود، به اندازه ظرفی که به همراه دارد، از آن چشمه بهره می گیرد، و زائری که به زیارت امام می آید به اندازه شناخت و معرفتی که دارد، از زیارت خویش سود می برد. پس باید پیش از هر چیز ، سطح شناخت و آگاهی خود را درباره امام بالا ببریم و قبل از ورود به میهمانی ، صاحب خانه، خصوصیات اخلاقی و رفتاری او و نیز انتظارات و خواسته های وی را بشناسیم.

۲- طهارت روحی

یکی از بزرگترین ویژگی های اهل بیت (ع) طهارت و پاکی آنان از هر گناه و کاستی است و دوست دارند که میهمانان آنان نیز از گناه پاکیزه باشند. پس شایسته است که زائر امام، قبل از ورود به حرم ، بیشترین سعی خود را برای کسب طهارت و پاکیزگی روحی انجام دهد.

برخی آلودگی های انسان مربوط به سستی در انجام واجبات، سهل انگاری در نماز و روزه و ارتکاب برخی محرمات است، که باید با صداقت و جدیت به درگاه خدا توبه کرد و به راستی تصمیم گرفت که گذشته را جبران کرده، در آینده به گناه و آلودگی نزدیک نشود.

بخشی دیگر از آلودگی های انسان مربوط به نادیده گرفتن حقوق دیگران ، بی احترامی به پدر و مادر، ضایع ساختن حق برادر و خواهر، قطع ارتباط با خویشاوندان و تصرف در اموال یتیمان و کودکان و بی اعتنائی به حقوق همسر و فرزندان و ... است که توبه از این گونه گناهان - علاوه بر ندامت قلبی و باطنی - به این است که آن حقوق ضایع شده را در عمل جبران کند و تصمیم بگیرد رضایت صاحبان حق را به دست آورد.

۳- طهارت جسمی

لباس و بدن پاکیزه، از آداب اعمال عبادی است و چون حرم امامان مکانی است که برای عبادت و بندگی خدا مهیا شده است و محضر امام، محضر ولی خداست، باید نهایت پاکی و طهارت را رعایت کرد و علاوه بر آن، پیش از

ورود به حرم (غسل زیارت) کرد و وضو گرفت.

«غسل» به نیت پاکی از همه آلودگی‌هایی که نیاز به غسل داشته است و ممکن است آن را فراموش کرده باشد و نیز به نیت آمادگی برای زیارت امام و نیایش به درگاه الهی.

چنان که فقیهان فرموده اند، اگر چندین غسل بر کسی واجب باشد و بخواهد علاوه بر غسل‌های واجب، غسل‌های مستحب را هم نیت کند، لازم نیست برای هر یک، غسلی جداگانه انجام دهد، بلکه همه را نیت کند و یک غسل را به نیت همه موارد انجام دهد، کافی است.

غسل زیارت برای نماز گزاردن، دست کشیدن بر آیات قرآن، اسماء الهی و نام‌های معصومین کافی نیست، بلکه علاوه بر غسل، باید وضو هم گرفت.

یادآوری این نکته لازم است که برخی افراد، شیوه غسل صحیح را نمی‌دانند و جا دارد که از فرصت حضور در مشهد مقدس و زیارت حضرت رضا (ع) با مراجعه به دفاتر ویژه‌ای که در آستان قدس رضوی برای پاسخ‌گویی به احکام شرعی در نظر گرفته شده است، در تصحیح اعمال عبادی خود بکوشند.

۴- آمادگی روحی و عاطفی

علاوه بر طهارت جسمی و معنوی، برخی از اعمال، زمینه روحی زائر را برای زیارت آماده می‌سازد، از آن جمله است کمک به نیازمندان و یاری رساندن به دیگر زائرین. یکی از راه‌های ایجاد آمادگی روحی و معنوی برای کسانی که به صورت گروهی و کاروانی به زیارت می‌آیند، یاری رساندن به همراهان و فراهم آوردن زمینه آسایش و زیارت برای آنان است.

در حالات بنیانگزار نظام جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (ره) نوشته اند که وقتی در دوره جوانی همراه دوستان خود به زیارت حضرت رضا (ع) مشرف شده بودند، وقتی همه با هم به زیارت می‌رفتند، امام زودتر از دیگران به اتاق محل سکونت باز می‌گشت، اتاق را تمیز می‌کرد و امکانات پذیرائی را فراهم می‌آورد تا وقتی همراهان از راه می‌رسند، با نوشیدن چای و استراحت، خستگی از تن آنان بیرون رود. خدمت به زائرین و دوستان حضرت رضا (ع) به معنای خدمت به خود آن حضرت است و راه خوبی برای جلب توجه و عنایت خاص آن حضرت است.

۵- اجازه ورود

پس از رعایت همه موارد قبل، یکی از آداب‌هایی که در کتاب‌های دعا نیز یادآوری شده، این است که زائر در مکانی بایستد که مزاحم دیگران نباشد و اجازه ورود بگیرد، آن گونه که در انتهای همین جزوه تحت عنوان «اذن دخول» آمده است و چه بهتر که زائر هنگام خواندن دعاها به معانی آنها توجه کند.

۶- زیارت و عرض سلام و ارادت

حساس‌ترین مرحله زیارت، همین مرحله است که زائر پس از رعایت آداب زیارت و کسب طهارت ظاهری و باطنی، با نیتی خالص و به هدف اطاعت از خداوند، به اظهار مودت و دوستی با اهل بیت پرداخته و در برابر ضریح آن بزرگوار با ادب و احترام ایستاده یا زانو زده است.

متأسفانه گاه دیده می شود که برخی زائرین، در حرم امام (ع) توجهی به حرمت گذاشتن به محضر امام را ندارند یا غافل می شوند و با انجام رفتاری نا مناسب، خوابیدن یا بد نشستن و داد زدن و بلند دعا کردن، آرامش حرم را بر هم می زنند. بی گمان رعایت ادب در نشستن و ایستادن، در آهنگ دعا خواندن و گفت و گو کردن، نشانه معرفت زائر است.

و اما دعا، هم می تواند به فارسی باشد و هم به عربی و بهترین دعا، دعاهایی است که از امامان معصوم (ع) و بزرگان روایت شده است، مانند زیارت «امین الله» یا «زیارت جامه کبیره» و یا «زیارت مخصوص حضرت رضا (ع)».

باید توجه داشت که هدف از خواندن زیارت، عرض سلام به ساحت امام و تجدید پیمان محبت و ابراز دوباره عقاید است، از این رو، توجه به معنای زیارت بسیار مهم است و شایسته است که زائر هنگام خواندن هر سطر از زیارت، به معنای آن نیز توجه کند.

معمولاً دعاهایی که برای زیارت معصومین (ع) روایت شده است در بردارنده این مطالب است: ۱- گواهی دادن به یگانگی خدا و صفات برتر او

۲- گواهی دادن به رسالت رسول اکرم (ص) و حقانیت و صداقت او

۳- گواهی دادن به ولایت امامان معصوم (ع) از امام علی بن ابی طالب تا امام دوازدهم حضرت مهدی (عج)

۴- اظهار علاقه و محبت به پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) و درود و سلام بی پایان بر محمد (ص) و آل محمد (ع)

۵- در خواست توبه و مغفرت از درگاه الهی

۶- تأکید بر اهمیت نماز، پرداخت ذکات و واجبات مالی و جهاد در راه خدا، امر به معروف و نهی از منکر، عبادت پروردگار تا آخرین لحظه زندگی و ... تکرار این مطالب در زیارت امامان (ع) در حقیقت بازگو کردن عقائد دینی و تحکیم آن است و در برخی از دعاها، بیان گسترده ای از صفات الهی و ویژگی های پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) آمده است تا جائی که می توان دعاها را یکی از بهترین منابع خدا شناسی و پیامبر شناسی و امام شناسی و معارف ناب دینی به شمار آورد.

۷- نماز به درگاه الهی

پس از قرائت دعا و زیارت امام (ع)، دو رکعت نماز همانند نماز صبح توصیه شده است. نماز، تنها برای عبادت خداوند و تقرب به سوی اوست، اما ثواب آن به پیشگاه امام (ع) هدیه می گردد.

۸- دعا و نیایش به پیشگاه پروردگار

در روایات چنین آمده است که دعا و راز و نیاز با خداوند و در خواست حاجت های خود از پیشگاه پروردگار، مغز و روح عبادت است.

اکنون پس از طی آن مراحل و زیارت و نماز، فضای ذهنی زائر برای در خواست حاجت های خود از خداوند کاملاً

آماده است.

در محضر امام و فضای معنوی حرم و پس از آمادگی های روحی و معنوی، باید دست ها را به سوی آسمان _ محل نزول رحمت الهی _ بلند کرد و به گونه ای که برای دیگران مزاحمت ایجاد نشود، باید یکایک در خواست های خود را به ساحت خدای یگانه و امام معصوم (ع) عرضه داشت؛ چرا که زمینه برای نزول لطف و رحمت الهی در چنین فضای ملکوتی آماده و مهیا است.

۹- پیمان صداقت و بندگی به درگاه خدا

از جمله عواملی که می تواند در استجاب دعاها زائر مؤثر باشد، این است که در محضر امام (ع) با خدا عهد و پیمان ببندد که واجباتش را انجام دهد و از گناهان دوری نماید، حقوق دیگران را ادا کند و از اذیت و آزار برادران و خواهران نسبی و دینی خود حتماً خود داری ورزد و برای فرج و ظهور امام زمان (عج) و نیز پیروزی مسلمانان در سراسر عالم دعا کند.

هر زائری، خود، می داند که در زمینه ای از زمینه های دینی کمبود دارد، مثلاً یکی در اقامه نماز یا اول وقت خواندن آن کوتاهی کرده است، دیگری در مورد روزه و سومی در زمینه حجاب و عفاف و چهارمی درباره حق پدر، مادر، همسر، فرزند و

هر زائری شایسته است متناسب با آنچه تا کنون از مسائل دینی مورد بی توجهی قرار داده است، اکنون برای اصلاح آن بکوشد و در همان زمینه، با خدا عهد ببندد و امام را بر این پیمان شاهد بگیرد و از خداوند بخواهد که در برابر این عهد و پیمان، مشکلات او را از میان بردارد و نیازهای او را برآورده سازد.

۱۰- دعا برای ظهور حضرت مهدی (عج)

انسان های مؤمن و صالح، همواره از ظلم و فساد و گناهی که در جامعه بشری جریان دارد، ناراحت هستند و می دانند که بهترین کسی که می تواند بشر را از این ظلم و فساد گسترده و جهانگیر نجات بخشد، امام زمان (عج) است و از این رو در دعاها خود برای ظهور آن حضرت دعا می کنند و منتظر ظهور آن بزرگوار می باشند.